

# برگی از تاریخ خوی

ابوالقاسم بن علی بن محمد حسن حسینی زنوزی خوئی

تحقیق علی رفیعی علامرودشتی

## درآمد:

پیش‌نوشتاری که به عنوان مقدمه این رساله کوتاه خواهد آمد، سه موضوع نویسنده رساله، نژاد افشار و شرح حالی مختصر از شجاع الدوله حاکم خوی و در نهایت توضیحاتی در مورد رساله و چگونگی و روش تحقیق آن است که به این شرح تقدیم خوانندگان خواهد شد:

## الف. نویسنده رساله:

در آغاز این رساله، نویسنده خود را چنین معرفی کرده است: «ابوالقاسم بن علی بن محمد حسن الحسینی» و سپس در خلال این نوشته، آنجا که از رودخانه قوتور (قطور) و از خوانین دنباله سخن به میان آورده، اشاره کرده است که شرح حال مفصل خوانین دنبلی را «جدّ امجد حقیر - اعلی الله مقامه و رفع الله درجته - در ریاض الجنة و بحر العلوم» آورده است. بنابراین مؤلف رساله حاضر، خود را نوه محمد حسن بن عبد الرسول حسینی زنوزی خوئی، صاحب ریاض الجنة، دانسته است.

ابوالقاسم فرزند میرزا ابوالحسن علی بن محمد حسن حسینی زنوزی خوئی است. پدرش علی بن محمد حسن حسینی زنوزی خوئی، چنانکه خود شرح حال خویش را نوشته، در اصل اهل زنوز بوده، اما در خوی متولد شده است. وی در فقه،

اصول، کلام، هیئت و سایر علوم، چیره دست و متبحر بوده است و برای تحصیل به عتبات عالیات سفر کرده و ضمن زیارت، به فراگیری فقه، حدیث و اصول، نزد جمعی از فضلا و علما پرداخته است که از آن جمله می‌توان به سید علی طباطبائی صاحب شرح مختصر النافع الصغیر و الکبیر و فرزندش سید محمد مجاهد صاحب مفاتیح الاصول و برادرش آقا سید مهدی اشاره کرد. پس از آن، وی به اصفهان سفر کرده و در آنجا علوم معقول را از دانشمندان آن دیار فرا گرفته و مدتی نیز در قزوین به ادامه تحصیل پرداخته و در ربیع الاول ۱۲۶۵، به گلپایگان رفته و مدتی در آنجا اقامت داشته و سپس به خوی مراجعت نموده و به تدریس و تألیف پرداخته است.

میرزا ابوالحسن علی زنوزی در سفری که به تهران داشته، به حضور محمد شاه قاجار رسیده و شاه از او خواسته است که گزارشی از شرح حال پدرش، محمد حسن زنوزی خوئی صاحب ریاض الجنة، بنویسد. او ظاهراً شانه از زیر بار این درخواست خالی کرده و به یکی از شاگردانش که همراه وی بوده نوشتن این شرح حال را محول کرده است.<sup>۱</sup>

وی دارای آثاری به این شرح است: رساله فی الرد علی من یتیح الغناء، در ردّ بر ملا محسن فیض کاشانی؛ رساله فی الاجتهاد و الاخبار؛ رساله فی الديات والقصاص؛ رساله فی تحقیق البداء؛ رساله فی الجبر والتفویض؛ رساله فی اجوبة مسائل متفرقة؛ رساله فی الرضاع؛ رساله فی تنزیه المعصوم عن السهو و النسیان؛ رساله فی الجمعة؛ رساله فی الاجماع؛ و رساله فی علم الکلام.

او رساله‌ای هم در تفسیر<sup>۵</sup> به نام منبع الکرامه در تفسیر سوره یوسف دارد که به نام محمد رحیم میرزا ضیاء الدوله حاکم خوی تألیف کرده و محمد بن سعید گلپایگانی، متخلص به «طایر» که گویا شاگرد و یا دوست وی بوده، یک مثنوی ۶۵ بیتی در مدح این کتاب سروده است. از دیگر آثار او می‌توان به بلاء و ابتلاء، تحفة جهان، رساله استصحاب، شرح حدیث أنا نقطة تحت الباء و تفسیر بسمله اشاره کرد که این آخری را در ۱۹ ربیع الثانی ۱۲۶۸ قمری تألیف کرده و نشان می‌دهد که تا این تاریخ زنده بوده است.

۱. این شرح حال همان است که ما آن را در مقدمه جلد دوم از روضه چهارم ریاض الجنة، از ص ۵-۳۲ با عنوان: «شرح حال میرزا محمد حسن زنوزی و معاصران وی» چاپ کرده‌ایم، بدون اینکه بدانیم آن شخص که محمد شاه از وی تقاضا کرده، همین میرزا ابوالحسن علی، فرزند صاحب ریاض الجنة، بوده است.



میرزا ابوالحسن فرزندی به نام حسن داشته که در ایام جوانی در گذشته است و در منابع به دیگر فرزند یا فرزندان وی اشارتی نکرده‌اند و اصولاً از ابوالقاسم، فرزند دیگرش، سخنی به میان نیآورده‌اند. از این رو، از شرح حال ابوالقاسم بن علی بن محمد حسن حسینی زنوزی خوئی، نویسنده رساله حاضر، جز آنچه خود او در مقدمه این رساله اشاره کرده، چیز دیگری نمی‌دانیم و در منابع و مآخذی که درباره خوی و تراجم رجال خوی و آذربایجان نوشته‌اند، هیچ نامی از او به میان نیامده است. در سفرنامه مظفرالدین شاه به خوی، در دو مورد از عالمی به نام میرزا ابوالقاسم آقا، نام برده شده است. در این سفرنامه، مظفرالدین شاه که به خوی رفته، خاطرات خود را نوشته و به نام میرزا ابوالقاسم اشاره نموده که به این شرح است:

۱. «روز دوشنبه ۲۹ [ربیع الثانی ۱۳۰۷] صبح تا نهار، مآها و علمای خوی بدین تفصیل دسته دسته به حضور آمدند: حاج آقا علی مجتهد، شیخ الاسلام، صدر العما، حاج نایب الصدر، هدایت آقا، فخر العلماء، آقا مجتهد برادر حاجی آقا علی، هادی آقا معین العلماء، میرزا ابوالقاسم آقا، میرزا هادی حکیم باشی و...»

۲. «روز سه شنبه غره جمادی الاولی [۱۳۰۷] صبح اول دیدن قورخا رفتیم... از آنجا به خانه آقا میرزا ابوالقاسم رفتیم» (سفرنامه مظفرالدین شاه به خوی، به اهتمام حافظ فرمانفرمایان، ضمیمه مجله یغما، سال ۱۶ - ۱۳۴۲ - شماره اول، ص ۱۲، ۱۳). در این سفر که در دوره ولیعهدی مظفرالدین شاه انجام گرفته، بیست نفر از علما به دیدنش رفته‌اند و او تنها از هفت نفر بازدید کرده که نشان از اهمیت آن هفت تن عالم است که یکی از آنها میرزا ابوالقاسم آقا است. به نظر می‌رسد این شخص که در این سفرنامه به آن اشاره شده همین صاحب رساله یعنی میرزا ابوالقاسم بن علی بن محمد حسن حسینی است (نک: تاریخ خوی، ص ۴۱۷، ۴۱۸).

جالب است که در گزارشهای تلگرافی که از تلگرافخانه خوی، به تهران مخابره شده و حدوداً مربوط به سه سال بعد از این سفرنامه است در دو مورد از این شخص نام برده شده که خود مؤید همین مطلب است.

در دو گزارش تلگرافی که توسط عباسعلی خان میرپنج دنبلی، رئیس وقت تلگرافخانه خوی، به تهران مخابره شده است، از عالمی به نام میرزا ابوالقاسم نام برده شده که به احتمال زیاد همین ابوالقاسم بن علی بن محمد حسن حسینی، صاحب این

رساله، است. این دو تلگراف به این شرح است:

## ۱. راپرت شنبه ۱۲ شهر محرم ۱۳۱۰ ق:

دیروز که یازده محرم بود و باز دسته جات در کوچه و محله حرکت می کردند، یک دسته شهری که مشهور به «دسته قلندر» است وارد شهانق می شده، دسته خود شهانق هم از آنجا به طرف شهر می آمده که در عبور، اسباب گفتگو فراهم آمده، نزاع سخت نموده، چند نفر در میانه، زخم دار شده بودند. رؤساء هر دسته به میان افتاده، نزد جناب آقا میرزا ابوالقاسم رفته بودند. ایشان طرفین را آورده اصلاح و دو - سه ثوب عبا هم به رسم خلعت، به رؤساء دسته ها داده بودند.

## ۲. راپرت یکشنبه ۲۰ محرم ۱۳۱۰:

هوا معتدل است، ناخوشی هم اگر چه در روز به قدر بیست نفر تلف شده. در محله، میرزا ابوالقاسم آقا که از اجله سادات و آقایان بلد بود، دیروز به این مرض مرحوم شد. ولی بحمد الله از پریروز، بعد از باران و تصفیه هوا و برکت روضه خوانی ها، کم کسی مبتلا به مرض شده و تخفیف کلی یافته است.<sup>۱</sup> به احتمال زیاد منظور از این آقا میرزا ابوالقاسم - که در این دو گزارش آمده - همین ابوالقاسم بن علی بن محمد حسن حسینی، صاحب رساله حاضر، است که در ۱۹ محرم ۱۳۱۰ در خوی در اثر بیماری، که ظاهراً وبا بوده، چشم از جهان بر بسته و در همان خوی به خاک سپرده شده است. جز این دو مورد، مطلبی دیگر در مورد او به دست نیاوردم و همین دو مورد هم برادر دانشورم، حجت الاسلام صدرایی خوئی، معرفی کرده اند که در این پیش نوشتار از آن استفاده شد.

## ب. نژاد افشاریان و شجاع الدوله:

طایفه وایل افشار، چنان که از منابع تاریخی برمی آید، نژادشان به اوشار بن یولدوز خان از نوه های قراخان و ایلخان باز می گردد که در ممالک خراسان، فارس، آذربایجان و آران سکونت داشته و در دوران صفویان مصدر کارهای زیاد و مناصب

۱. گزارشهای تلگرافی آخرین سالهای عصر ناصرالدین شاه از ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۳ قمری، با مقدمه دکتر محمد

امین ریاحی و به کوشش شهريار ضرغام، ۱۳۶۹، تهران، ص ۲۸ و ۳۰. و نک: تاریخ خوی، ریاحی، ص ۴۱۷.

برای شرح حال میرزا ابوالحسن علی بن محمد حسن حسینی زنوزی مراجعه شود به: مجمع النصحاء،

۲۲۹/۲، فرهنگ نام آوران خوی، ص ۲۸۵-۲۸۶ و مقدمه جلد اول ریاض الجنة زنوزی، روضه چهارم، ص ۳۲.



حکومتی و نظامی بوده‌اند. از باب مثال امیر اصلان سلطان، رئیس ایل ارشلو افشار که ریاست ده هزار خانوار از ایل افشار را به عهده داشت، در روزگار سلطنت شاه طهماسب اول، به اتابکی سلطان احمد میرزا، پسر نهم آن شاه مأمور شد و اللهقلی خان قاسملو، قورچی باشی دربار و حکمرانی کرمان را در اختیار داشته و یوسف خان پسر او به نیابت از وی حاکم کرمان بود.

در زمان سلطنت شاه اسماعیل دوم صفوی، محمود سلطان قاسملو، به حکومت کرمان دست یافت و در همان دوره خلیل خان گندزلو در کهگیلویه فارس حکمروایی داشت و در پادشاهی شاه عباس اول صفوی، طهماسب سلطان ایمانلو و پسرش قاسم سلطان که حکومت موصل و قلمرو علیشکر را به عهده داشتند، برای نخستین بار لقب خانی یافتند.

در همین روزگار شاه عباس بود که برخی از مناصب دولتی و حکومتی بین رؤسای ایل افشار تقسیم گردید و از آن جمله، اسکندر خان ایمانلو، به حکومت دار السلطنه قزوین، محمود سلطان گندزلو، به حکمروایی قم و ساوه، خلیل خان، به فرمانروایی کهگیلویه، یوسف خان قاسملو، به سفارت ایران در خاک روم، قاسم سلطان ایمانلو، به حکومت موصل و علیشکر منصوب شدند و ابیورد و نسا از نواحی خراسان که یورت (یورد) قدیم ایل افشار قرقلو بود، به محمود خان قرقلو سپرده شد و علیمرادخان قاسملو ولایت ارومیه را عهده دار گردید.

از آنجا که کلبعلی سلطان، پسر قاسم خان، در فتح بغداد، رشادت و دلاوری زیادی از خود نشان داد و به لقب «خانی» ملقب شد، ناحیه و ایالات بزرگ ارومیه و سرحدات آن، از طرف شاه صفوی، به ایل افشار و طایفه‌ها و شاخه‌های مختلف این ایل واگذار گردید و همه طوایف ایل افشار، در زمان وی به ارومیه کوچ کردند و در آنجا سکونت گزیدند و زمین‌های کشاورزی این منطقه، بین خانواده‌هایشان تقسیم شد و حکومت کل این نواحی و سرحدات ارومیه، به کلبعلی بیگ، پسر قاسم سلطان، واگذار گردید. او پس از هشت سال حکمرانی، چشم از جهان فرو بست و برادرش گنجعلی خان فرمانروایی ارومیه را پس از ۱۰۴۳ قمری، به عهده گرفت. او نیز در سال ۱۰۵۲ قمری روی در نقاب خاک کشید و شاه عباس دوم صفوی، حکومت آن دیار را به محمد عیسی خان، پسر گنجعلی خان وا گذاشت و پس از او گنجعلی خان دوم، پسر

محمد عیسی خان، به حکومت ارومیه رسید و پس از او به ترتیب، اماموردیخان افشار و فضلعلی خان افشار ایمانلو، در روزگار شاه سلطان حسین صفوی، امارت و حکومت یافتند. پس از آنها، سبحان و یردی خان افشار حاکم این خطه گردید و در زمان وی محمد خان بیگ قاسملو از احفاد قاسم بیگ، سرپرست و رئیس ایل افشار قاسملو، جزو عمال حکومتی در آمد و پسرش خداداد بیگ از جانب شاه سلطان حسین صفوی، ملقب به لقب «خانی» شد و به عنوان بیگلربیگی افشار، سرافراز گردید و او نخستین کسی بود که به لقب «بیگلربیگی» نائل آمد. وی در ۱۱۱۹ قمری حکومت یافت و پس از او پسرش محمد قاسم خان در ۱۱۳۴ قمری به حکومت رسید پس از او محمد موسی خان پسرش، به ریش سفیدی طایفه قاسملو تعیین و بیگلربیگی ایل افشار، به قاسم خان پسر علیمرادان خان افشار رسید.

مشهورترین شخصیت ایل افشار که باعث شهرت هر چه بیشتر افشاریان شد، نادرشاه افشار (ندر قلی بیگ قرقلو پسر امامقلی خان) بود. پس از به پادشاهی رسیدن نادر، سران و بزرگان ایل افشار همچون محمد موسی خان، محمد عیسی خان برادرش، محمد سمیع خان، محمد قلی خان، بهرام بیگ، فتحعلی بیگ، لهراسب بیگ، مؤمن بیگ افشار، قاسم بیگ قاسملو و چند تن دیگر از افشاریان در رکاب و همراه نادر بودند و در همان زمان بود که حکومت ارومیه و نواحی آن به پسر و بیگ، برادر کهنین نادرشاه واگذار شد و بعد از او عاشورخان بابالوی افشار، لقب «خانی» گرفت و حاکم ارومیه گردید و حکومت عراق (اراک) و کاشان، به محمد موسی خان افشار رسید.

محمد عیسی خان قاسملو، پس از عاشورخان حکومت ارومیه را به عهده گرفت، ولی پس از جنگ ساوجبلاغ از حکومت عزل و محمد کریمخان افشار قاسملو به عنوان حاکم ارومیه منصوب شد.

در همان دوران نادرشاه افشار، حکومت خوی به فتحعلی خان ارشلو واگذار شد و پس از او مهدی خان افشار قاسملو با شکست دادن فتحعلی خان به حکومت رسید و چندی بعد فرمانروای آذربایجان گردید و بعد از وی نقی خان برادرش حاکم ارومیه شد و در آن زمان شهبازخان دنبلی حکمران خوی بود!<sup>۱</sup>



این مختصری بود از سرگذشت ایل افشار و چگونگی کوچ آنان به خطه آذربایجان و بویژه ارومیه و خوی و حکومت یافتن آنان از جانب پادشاهان صفوی، افشاری و قاجار، تا اینکه حکومت خوی به شجاع الدوله یوسف خان افشار قاسملو، پسر لطفعلی خان سرتیپ، رسید.

### شجاع الدوله افشار:

یوسف خان قاسملو، پسر لطفعلی خان سرتیپ، پسر امامقلی خان بیگلربیگی، پسر رضاقلی خان افشار قاسملو ملقب به «شجاع الدوله» (متوفی ۱۲۹۹ ق / ۱۸۸۱ یا ۱۸۸۲ م).

تاریخ تولد وی دانسته نیست، اما در خانواده‌ای دیده به جهان گشود که چنان‌که اشاره کردیم، پدران و اجدادش، چند نسل، بیگلربیگی ارومیه و سرکردگان نظامی بودند و او از همان دوران کودکی و نوجوانی، با مسائل اداری و نظامی آشنا شد و به خدمت نظام درآمد و به تدریج در جنگها، تجربه‌های فراوان اندوخت.

او در ۱۲۶۴ قمری که ناصرالدین شاه قاجار، جهت نشستن به تخت پادشاهی، به تهران رفت، جزو همراهان وی بود و در همان دوران بود که به درجه سرهنگی رسید و مأمور تشکیل فوج جدیدی شد و با همان فوج در جنگ هرات شرکت نمود و دلاوری‌ها کرد و در ۱۲۷۳، به مقام سرتیپی سه فوج افشار ارتقا یافت و به ارومیه مراجعت نمود.

وی در سال ۱۲۷۷ قمری، در جنگ مرو، هنگام شکست حمزه میرزا از ترکمانان، اسیر گردید و دو سال و چند ماه را در آلاچیق ترکمنها در مرو به اسارت گذرانید، اما سرانجام توانست با پرداخت مبلغ هفده هزار تومان به ترکمنها آزادی خود را به دست آورد و به تهران برود و مورد عنایات شاهانه قرار گیرد و منصب سرتیپی به دست آورد.

در ۱۲۸۲ قمری یوسف خان سرتیپ اول، که پیش از آن در سرکوبی شورش دشت گرگان شجاعت و دلاوری فراوانی از خود بروز داده بود، از جانب شاه، ملقب به «شجاع الدوله» شد و نشان حمایل سرتیپ اولی گرفت.

در ۱۲۸۵ قمری به حکمرانی ولایات سه گانه خوی، ارومیه و سلماس که در آن روزگار مرکز شان خوی بود، منصوب گردید و حکومت علی‌الاطلاق و با اختیارات

گسترده آن نواحی را به عهده گرفت و چنانکه در این رساله آمده، خدمات بسیاری در این نواحی و بویژه در خوی انجام داد. اما دیری نپایید که با استقرار و استحکام پایه‌های سلطنت ناصرالدین شاه و در پرتو کوششهای مدبرانه امیر کبیر و برقراری چاپارخانه‌ها و رفت و آمد منظم آنان، حکومت مرکزی قدرت فراوان پیدا کرد و از سال ۱۲۷۵ قمری که خطوط تلگراف به هم پیوست و دیگر نیازی به وجود حکمرانان مطلق العنان نبود که در مواقع ضروری اختیار تصمیم‌گیری و اقدام مستقل از مرکز داشته باشند و ناصرالدین شاه هم دیگر دوره جوانی را پشت سر نهاده بود، قرار بر این شد که از اختیارات حکام شهرها کاسته شود و به حاکمان ولایات و مراکز استانها واگذار شود. به همین دلیل در همان سال ۱۲۸۷ قمری، مظفرالدین میرزای ولیعهد، حاکم و استاندار آذربایجان، از تبریز به شجاع الدوله حاکم خوی چنین نوشت:

«امیر الامراء العظام شجاع الدوله حاکم خوی و سلماس و ارومیه بدانند، سرکار اعلیحضرت قدر قدرت شهریاری... این طور مقرر فرموده‌اند که از سنه آتیه قوی نیل سعادت دلیل و بعدها، خودمان به نفس نفیس، به امورات بپردازیم و قراری که موجب آسایش مردم است بدهیم و مقرب الخاقان معتمد السلطان امین لشکر را به پیشکاری ما و وزارت آذربایجان و تصدی امورات ولایتی و محاسبات دفتری و غیره، مستقلاً مأمور فرموده‌اند... برای اینکه آن مقرب الخاقان از تکلیف خود مطلع باشد، به اصدار ملفوفه مبارکه، سرافراز و مقرر می‌داریم که از این به بعد جمیع مطالب و امورات و وقایع اتفاقیه را ده روز به ده روز، به طور روزنامه نوشته، نزد مقرب الخاقان معتمد دربار گردون‌مدار امین لشکر انفاذ دارند که به عرض حضور ما برسد. آنچه لازم عرض همایون شهریاری - روحانفاده - است به توسط چاپار، معروض و هرچه اینجا باید خودمان رسیدگی فرماییم، قرار لازمه را بدهیم تا امورات ولایتی من جمیع الوجوه منسّق و مضبوط و کارها - ان شاء الله - از هر بابت قرین انتظام باشد. آن مقرب الخاقان من بعد تکلیف خود را دانسته، از همین قرار رفتار کرده، در عهده شناسد. شهر ذی حجه ۱۲۸۷».

شجاع الدوله آخرین حکمرانی است که در آبادی خوی کوشید و یادگارها و آثار خوبی از خود برجای گذاشته است و در این زمینه نام او بعد از احمدخان دنبلی و عباس میرزا نائب السلطنه یاد می‌شود. با همه این اوصاف وی برخی اعمال و



رفتارهایی نیز داشته که موجب ناخرسندی مردم و شکایات علیه وی گردیده و به همین دلیل مورد خشم و ناخشنودی ناصرالدین شاه قرار گرفته و او را در ۱۲۹۹ قمری، برای ادای توضیحات و برخی مسائل دیگر، به تهران فراخواند و شجاع الدوله در حالی که عازم تهران بود، در زنجان دیده از جهان فرو بست و روی در نقاب خاک کشید.

در برخی منابع آمده است که علت خشم و ناخشنودی ناصرالدین شاه از وی، به خاطر این بود که در سال ۱۲۹۰ قمری که ناصرالدین شاه، به اروپا رفته بود، اکراد هرنوش، از درّه قطور گذشته و روستای «خان‌دیزه» در ۱۶/۵ کیلومتری خوی را غارت کرده بودند و این مطلب را ناصرالدین شاه نوعی تساهل و کوتاهی و عدم هوشیاری از جانب شجاع الدوله می‌دانسته است.<sup>۱</sup>

### ج. توضیحاتی درباره رساله حاضر و تحقیق آن:

از آن تاریخی که بنا به امر و پیشنهاد حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله قرار شد روضه چهارم از کتاب مهم و ارزشمند ریاض الجنة زنوزی را تحقیق و آماده چاپ و انتشار نمایم مدتها می‌گذرد و بارها نسخه موجود را که به شماره ۷۷۲۳ شامل ۵۳۰ برگ در کتابخانه بزرگ آن فقید سعید موجود است دیده بودم و به آن مراجعه کرده بودم، اما هیچگاه به این رساله مختصر که در آخر آن نسخه است توجه نکرده و فکر می‌کردم که جزیی از کتاب است. روزی دوست عزیز و فاضلم حجت الاسلام و المسلمین آقای ابوالفضل حافظیان، فهرست‌نگار دانشور کتابخانه، توجهم را به این رساله جلب و پیشنهاد کرد که خارج از دایره تحقیق روضه چهارم ریاض الجنة، این رساله را تحقیق و آماده چاپ نمایم. پس از روی نسخه عکسی ریاض الجنة، تصویری تهیه نموده و بررسی و مطالعه کردم و متوجه شدم که گرچه رساله‌ای کوتاه و مختصر است، اما برگی از تاریخ خوی می‌باشد که زمان حکومت شجاع الدوله افشار را که در فاصله سالهای ۱۲۸۵-۱۲۹۹ قمری، یعنی مدت چهارده سال، بر خوی و ارومیه و سلماس حکمروایی داشته در بر دارد و از نظر تاریخی بسیار مهم است چرا که

۱. تاریخ افشار، میرزا رشید ادیب الشعراء، ص ۵۱۱-۵۲۲، شرح حال رجال ایران، بامداد، ۱۵۳/۶-۱۵۴ و تاریخ خوی ریاحی، ص ۳۸۷-۳۹۶.

نویسنده خود در این دوره در خوی زندگی می‌کرده و از نزدیک شاهد و ناظر حکومت شجاع الدوله بوده است.

این رساله بی‌نام، چنانکه اشاره شد، در آخر نسخه شماره ۷۷۲۳ کتاب ریاض الجنة میرزا محمد حسن زنوزی از صفحه ۱۰۵۴ تا ۱۰۶۰ قرار گرفته و شامل هفت صفحه بزرگ رحلی است که تصویر صفحه اول و آخر رساله، در منظر خوانندگان عزیز است و ما نام «برگی از تاریخ خوی» بر آن نهاده‌ایم.

تحقیقی که روی این رساله مختصر انجام گرفته به این شرح است:

۱. استخراج آیات که در برخی مواضع آیات در متن اشتباه است و در پاورقی آن را تصحیح نموده‌ایم؛

۲. استخراج احادیث و ارجاع به منابع متعدد حدیثی در متون حدیثی شیعه و اهل سنت؛

۳. تعلیقات و توضیحات درباره مسائل تاریخی این رساله که از منابع تاریخی منطقه‌ای آن خطه بیشتر استفاده شده است؛

۴. توضیحاتی در مورد مناطق جغرافیایی معرفی شده در متن این رساله؛

۵. شرح حال شخصیت‌های سیاسی نام برده شده در متن و منابع مربوط به آنان؛

۶. استخراج معانی لغوی و اصطلاحی بعضی از لغات و اصطلاحاتی که در این رساله نیاز به توضیح بیشتری داشته‌اند و یا تصحیح بعضی از کلمات و ضرب المثلهای که در متن به صورتی غیر صحیح آمده است؛

۷. درآمدی در بردارنده نژادشناسی شجاع الدوله و معرفی برخی از مشاهیر ایل افشار که شجاع الدوله یکی از افراد این خاندان بوده است؛

۸. شرح حال مختصری از مؤلف این رساله و پدرش؛

۹. جداسازی فنی برخی از کلمات که سرهم نوشته شده و اصلاح برخی از اغلاط

انشایی داخل متن؛

۱۰. کتابشناسی منابع تحقیق.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي فتق الاجواء وخرق الهواء وعلق الأرجاء وأضاء الضياء وأحیی الموتى وأمات الأحياء، احمده حمداً سطع فارتفع وشعشع فلمع، حمداً يتصاعد في السماء ارسالاً ويذهب في الجواء اعتدالاً، خلق السموات بلا دعائم وأقامها بغير قوائم وزينها بالكواكب المضيئات وحبس في الجوّ سحاب قاهرات والصلوة والسلام على محمد وآله، الذين بهم فتح باب الفيوضات والافاضات واليهم انتهى الخيرات والحسنات.

نامه کاراسته چون جان بود	حمد خدا زینت عنوان بود
نسخه که دست خرد آرایدش	فاتحه از نام خدا بایدش
موجد هر ذره که گیرد وجود	بر در او نه فلک اندر سجود

ابتدای فرامین فیروزی اثر، حمد و سپاس مالک الملکی است که کوس «لَمَنِ الْمُلْكُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ»<sup>۱</sup> در عرصه جهان، بلندآوازه ساخته و اقتباس مناشیر فتح و ظفر، ستایش کبریایی است که لوای «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۲</sup> در دستگاه اخشیجان برافراخته، منشور باهرالنور سلطنت و جهانداری پادشاهان روی زمین را به طغرای غرای «تُوْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ»<sup>۳</sup> مزین و محلی گردانید و صمصام خون آشام فرماندهان ذوی الاحترام به امر «تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ»<sup>۴</sup> به جوهر جهان گشای آراسته و اعلام نکبت فرجام گردن کشان بی سرانجام را به مصداق «تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ»<sup>۵</sup> بر خاک مذلت و ادبار انداخته.

نظم:

تعالی الله زهی بی مثل و مانند      که خوانندش خداوندان خداوند

۱. غافر (۴۰)، ۱۶: (لَمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ).

۲. زمر (۳۹)، ۶۳: (لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ)؛ و شوری (۴۲)، ۱۲: (لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).

۳. آل عمران (۳)، ۲۶.

۴. آل عمران (۳)، ۲۶.

۵. آل عمران (۳)، ۲۶.

خداوندی که عالم نام از او یافت      فلک جنبش زمین آرام از او یافت  
 بلندی بخش هر پست و بلندی      به پستی افکن هر خود پسندی  
 بیت المعمور سپاس الهی از آن برتر است که طبع بلند پرواز اندیشه، به پای مردی  
 سَلَمَ نظم و نثر، صاعد مدارج آن تواند شد و به دستیاری نکات لفظ و معنا بر شرف و  
 عُرف آن راه تواند یافت.

نظم:

ای در تک و پوی توز آغاز      عنقای نظر بلند پرواز  
 فکر تو بدین خیال بگداخت      روح توز مرغ بال بگداخت  
 و درود نامعدود و صلوة و سلام متعاقبة الورد، تحفه درگاه و نثار بارگاه محرم  
 حریم قاب قوسین او آدنی، یکه تاز «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى»<sup>۱</sup>، معزز به کلام «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ  
 إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»<sup>۲</sup> و متکلم به مقال «كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّينِ»<sup>۳</sup>،

نظم:

شاهنشاه انبیا محمد      بر فرق فلک فکند مسند  
 عنوان صحیفه الهی      سر خیل سپیدی و سیاهی  
 آن مجمل و آخرین مفصل      خورشید نشین صبح اول  
 آن سایه رحمت الهی      فیروز نگین رنگ شاهی  
 و اولاد امجاد بلند مقام و اصحاب و احباب رفیع الشأن او که هر یک مهر سپهر  
 امامت و درّ صدف کرامت‌اند و والی ولایت و مینا هدین‌اند و نحن علی ذلک من  
 الشّاهدین؛ خصوصاً تاجدار سوره «هَلْ أَتَى» و فاتح ابواب «أنا مدينة العلم و علی  
 بابها»<sup>۴</sup>، غالب کلّ غالب و مطلوب کل طالب، مظهر العجائب و مظهر الغرائب، علی بن  
 ابی طالب - صلوات الله و سلامه علیه و آله - .

۱. اسراء (۱۷)، ۱.

۲. انبیاء (۲۱)، ۱۰۷.

۳. مناقب آل ابی طالب، ۱۸۳/۱؛ عوالی اللئالی، ۴۱۸/۱ و ۱۲۱/۴ در برخی منابع آمده است: «كنت نبياً وآدم  
 منخول في طيته»: مناقب آل ابی طالب، ۱۸۴/۱ و در بعضی آمده است: «كنت نبياً و آدم بين الروح  
 والجسد»: مسند احمد بن حنبل، ۶۶/۴.

۴. تاریخ بغداد، ۳۴۸/۴؛ التحصين سيد ابن طاووس، ص ۵۵۰ و نک: روضة الواعظین، ص ۱۱۹؛ امالی  
 طوسی، ص ۴۳۱؛ وسائل الشیعة، ۵۲/۱۸ و ۷۶/۱۷؛ شرح الاخبار قاضی نعمان، ص ۸۹ و الغدير، ۱۹۸۷.



نظم:

نبی و علی هر دو چون ذو الفقار      جدا از هم و با همند استوار  
 ز یک قبضه ظاهر دو شمشیر دین      دو دستند بیرون ز یک آستین  
 جدایی میان شان زهم اندکی است      ولیکن دم هر دو با هم یکی است  
 بعد از ادای حمد و ثنای ملک عکام و نعمت و درود سید انام و امام همام - علیه السلام -  
 عذار شاهد مدعا از حجله خفا جلوه نما گردانیده، بر صفحه تمنا می نگارد که اظهر من  
 الشمس است که نظام عالم و انجام مهام بنی آدم، بی وجود حاکم عادل و تمیز حق از  
 باطل، امکان انتظام ندارد و آبین من الامس است که در هر عهد و اوان، پروانچه حل و  
 عقد امور روزگار و استحکام مدار از منه و ادوار به کف و کفایت صاحب رأی پرده  
 شده که ضابط رابطه جهان و ممهّد بساط امن و امان و متکفل امور جهانیان باشد که  
 ظلم ظالمان و جور ستمگران را، از عجزه و ملهوفین، ممانعت نماید و به جهت  
 مراعات جانب فقرا و مساکین، گوی نصف از چوگان عدالت رباید.

سالهای سال بود که خطه خوی، از تقادم و ترادف بلیات ایام پر ملال و آمد و شد  
 حکام سریع الزوال، بالمرة و بالکلیه، از حلیه آبادی و انتظام افتاده، مقلوب الحروف  
 شده، بلکه از شکاف دیواری شکسته اش تصحیف آن مسموع می شد؛ تا اینکه در  
 شهور سنه هزار و دوست و هشتاد و چهار، لطف حضرت ایزد مختار شامل حال و  
 قرین احوال این بلده پرنکال گشته، از مصدر جلال سلطنت حضرت اقدس شهریار،  
 مظهر الطاف کردگار، باعث امن و امان جهان و سبب رفاهیت جهانیان، خدیو سکندر  
 در دارا دربان و خسرو منوچهر چهر فریدون توان، نظر کرده لطف پروردگار و الناصر  
 لدین الله الغفار، ناصرالدین شاه قاجار - خلد الله ملکه الی یوم القرار -، جناب سرکار  
 امیر الامراء العظام و نتیجه الخوانین الکرام، زور بازوی دولت ابد مدّت قاجاریه و  
 فروزنده چراغ سلسله جلیله افشاریه، محیی الخیرات والاحسان و ما حی البدعة  
 والظلم والطغیان، مقرب الخاقان، الملقّب ب«شجاع الدوله»، محمّد یوسف خان امیر  
 تومان - ادام الله بقائه بالعظمة والشأن الی انقضاء الارکان بمحمد. وآله - به حکمرانی و  
 ایالت این ولایت خرابه مأمور شدند.

فی الحقیقه، از الطاف بی منتهای الهی و مراحم بیدریغ حضرت اقدس شاهنشاهی،  
 از معظمت آلائی والای نامتناهی بود که به اهالی این خطه خرابه، ارزانی فرمودند.

فلهذا، این داعی دوام دولت قاهره، ابوالقاسم بن علی بن محمد حسن الحسینی، قلمی برداشتم و عزمی گماشتم که شمه‌ای از مختصر احوال و اوضاع و آثار و مکارم اخلاق آن امیر بی نظیر به رشته تحریر آرم و بر صفحه روزگار یادگار گذارم؛ ولی از تحریر عاجزم و از تقریر قاصر!

مثنوی:

یک دهن خواهم به پنهانی فلک	تا بگویم وصف این رشک ملک
گر دهن یابم چنین و صد چنین	تنگ آید از مدیح این امین
گر نبودی خلق محجوب و کثیف	ور نبودی خلقها تنگ و ضعیف
در مدیحش داد معنی دادمی	غیر آن منطق لبی نگشادمی
مدح تو حیف است با زندانیان	گویم اندر مجمع روحانیان
مدح و تعریف است بحر بی حجاب	فارغ است از مدح و تعریف آفتاب
قدر تو نگذشت از درک عقول	عقل در شرح شما شد بوالفضول
گر چه عاجز آمد این عقل از بیان	عاجزانه جنبشی باید در آن
ان شئیاً کله لا یدرک	اعلمو ان کله لا یترک

فی الحقیقه، اگر اهالی و رعایای این ولا، اُنثاً و ذکوراً، صغیراً و کبیراً، دنیا و سنیا، سایدأ و مسوداً، شکر این نعمت عظمی ندانند و برای رعیت پروری و عدل گستری، آیه «وان یکاد» نخوانند کفران نعمت کرده‌اند، که «الکفران اشد من الکفر، لانه واحد وهذا اثنان». به نیکنامی و رعیت نوازی و دشمن گدازی این امیر عادل و بی نظیری و عدالت گستری این ممیز حق از باطل، چند گواه عدل است که کدورت روز زلال شهادت آن را تیره نگرداند و گرد نقص و غبار اعتراض، بر دامن ذلایل آن ننشیند. یکی از شواهد این معنی آن است که از حوادث سن و ریعان شهاب علی رؤس الاشهاد که میدان و ساوس شیطانی و مجال هواجس نفسانی و سیعتر باشد، دست رد بر روی منکرات و مناهی نهاده و مغارف و ملاحی را پشت پای زده؛ اوقات شریف خود، لیلاً و نهاراً، بلکه اناً فاناً، صرف رفاهیت رعیت و فکر آبادی و لایت فرمود؛ تحرّی رضای الهی را بر تتبع هوا و آرای امنای دولت حضرت اقدس شاهی ترجیح نهاده.

بیت:

نکرد بهر رضای خدای عزّ وجل نه چشم سوی غزال و نه گوش سوی غزل



تا برکات این علامات، بازار ملاحی و مناھی روی به نارواجی و کسادی نهاده، رعایا و متجبّده به مصداق صدق اتّساق «النّاس علی دین ملوکهم»<sup>۱</sup>، موافقت و مطابقت را گردن نهاده، احدی از اجامر اوباش و غیره را جرأت و جسارت ارتکاب خلاف شرعی نیست.

دیگر از جمله محازت عباد و محافظت بلاد آنکه بسیاری ارباب طغیان و عناد، از روی شرارت و فساد، در اذیت و آزار تجّار و قوافل و نهب و تاراج مسافران منازل و مراحل تمرّد و طغیان داشتند و راهها از امنیت دور و سرحدّها از آسودگی مهجور مانده بود، به محض اوج و اقبال شاهین صولت و صلابت سرکار، صید چنگال نکال و ادبار گشته، از دیدن و شنیدن اسم و رسم و جلال و طمطراق، از حدّ رود ارس تا منتهای بلده ساوجبلاق در عین انتظام و اصقاع و ارباع، و سرحدّات بلاد خوی و سلماس و ارومیه و اشنویه، در کمال اتّساق بوده، احدی را از اشرار، در اسرار و اضرار، قدرت حرکت نمانده. درّ القائل:

#### نظم:

عنقا صفت نماند زمرغ عدو نشان تا کرد باز همّت او در جهان شکار  
گردون سزاست سیم و زر مهر و ماه را هر صبح و شام بر سر او می کند نثار  
دیگر از جمله آثار باقیات و صالحات که الی یوم العرصات رخنه در ثبوت و بنای آن راه نخواهد یافت، اجرای آب رودخانه «قوتور»<sup>۲</sup> است. توضیح این مطلب آنکه خوانین دنباله - طاب الله ثراهم - که در سنه هزار و دویست هجری در خوی، با کمال اختیار و اقتدار، مبسوط الید بودند گویا نصف ممالک آذربایجان در تملک ایشان بود؛

۱. الخرائج و الجرائح، ۵۴۵/۲؛ کشف الغمّة، ۲۳۰/۲؛ فتح الباری، ۱۱۴/۷، قواعد الاحکام علامه، ۱/۲۴۱؛ مختلف الشیعة، ۱/۱۲۲، ۱/۱۲۴؛ ارشاد الاذهان، ۱/۱۴۵.

۲. در منابع متأخر از این رودخانه با عنوان «رودخانه قطور» نام برده اند که در ناحیه ای به همین نام جریان دارد. این رودخانه از کوههای ترکیه سرچشمه گرفته و از جلوی قریه راضی به خاک ایران داخل شده و در مسیر ناحیه قطور جریان می یابد و پس از الحاق به رودخانه های محلی کوچک به طرف شهرستان خوی جاری می شود. زراعت این منطقه به وسیله همین رودخانه چشمه سار و آب برف تأمین می گردد. بر روی این رودخانه، در سه کیلومتری جنوب خوی، پلی شش چشمه ساخته شده که برخی نوشته اند به دستور احمد خان دنبلی از حاکمان خوی بسته شده و بنا بر روایات محلی، این پل را همسر احمد خان به نام خاتون ساخته است؛ اما حقیقت این است که این پل پیش از آن وجود داشته و براساس بعضی از منابع این پل را دختر طغرل سلجوقی، همسر اتابک ازبک، ساخته است (تاریخ خوی، ریاحی، ص ۸۴، ۲۱۰، ۲۱۱).

چنانکه جدّ امجد حقیر - اعلی الله مقامه و رفع الله درجاته - در ریاض الجنّة و بحر العلوم مفصل احوال ایشان را متوجه گشته‌اند.

باری با همه آن سلطنت و اقتدار و تملک و تسلط و اختیار، همین یک لوله کنک<sup>۱</sup> آبی از نهر قوتور پیش آسیای دلیقان<sup>۲</sup> برداشته، به ارگ برده بودند، مختص برای نفس خود و عیال خودشان صرف می‌کردند و هنگام زمستان که آب قوتور بالکلیّه منجمد می‌شد از آب چشمه مجدآباد، که آب آن چشمه هم از جمله آبهای نادره نهور و عیون و منابع دنیات، جاری می‌نمودند و سالی نمی‌شد که مبلغ‌های خطیر، مایه‌ها گذاشته، شکست و بست و عیب و رخنه و ثلمه‌کندن را سدّ و بست می‌نمودند و سعی‌ها می‌کردند که آن یک فواره آب از خود نفس ارگ منقطع نشود.

حقیر کثیر التقصیر از برنا و پیر شنیده که در حکومت فتحعلی خان قاجار - طاب ثراه - مخروب شده، مطموس گشت. بعد از آن، تا این سنوات، هیچ‌ده نفر حاکم با اختیار، از شاهزادگان عظام و خوانین گرام، نحوی آمده و رفتند، در قدرت و قوّت هیچ یک نشد که همان یک لوله کنک آب را باز مرمت کرده، آبی به روی کار آورند.

از خوانین حکام: فتحعلی خان قاجار<sup>۳</sup> و امیر خان سردار<sup>۴</sup> و محمد طاهرخان

۱. کلمه و نام «لوله کنک» را در منابع لغوی نیافتیم، ولی به احتمال زیاد مفهوم آب‌باریکه می‌دهد.

۲. این کلمه نیز به احتمال زیاد، همان قریه و قصبه «دیلیمان» است که از نواحی اطراف خوی به شمار می‌رود.

۳. فتحعلی خان قاجار دولو، پدرزن فتحعلی شاه قاجار و جد مادری عباس میرزا نائب السلطنه، مدت‌ها حکومت خوی و بیگلربیگی آن خطه را به عهده داشت و در لشکرکشی به قلمرو عثمانی‌ها شرکت نمود. وی در سال ۱۲۳۷ قمری، در اثر بیماری وبا، در خوی جان باخت و پسرش، امیر خان سردار، جانشین وی شد. عباس میرزا، نائب السلطنه، در ایام جوانی خود، بیشتر اوقات نزد جد مادریش، فتحعلی خان و سپس داییش، امیر خان سردار، در خوی زندگی می‌کرد. تاریخ منتظم ناصری، ۱۱۷۰/۳ و ۱۳۹۱/۳، ۱۴۰۸، ۱۴۱۵، ۱۶۲۲ و تاریخ خوی ریاحی، صص ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۷۱.

۴. امیر خان سردار، پسر فتحعلی خان قاجار دولو و دایی نائب السلطنه عباس میرزا و مشهور و معروف به «امیرگونه». وی پس از مرگ پدرش، فتحعلی خان قاجار دولو، در سال ۱۲۳۷ قمری به عنوان حاکم خوی، جانشین پدرش گردید. او بیشتر عمر خود را در خوی گذرانید و با دختر حاجی علیقلی بیگ دنبلی خونی، به نام «خانم قیز»، ازدواج کرد و بالاخره در سال ۱۲۴۲ قمری، در جنگ با روسها در گنجه کشته شد. تاریخ منتظم ناصری، ۱۴۹۵/۳، ۱۵۳۴، ۱۵۵۴، ۱۵۷۰، ۱۵۷۱، ۱۵۷۲؛ شرح حال رجال ایران، بامداد، ۲۱۷/۲ و تاریخ خوی ریاحی، صص ۱۹۷، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۶، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۵۰، ۳۷۱.



وکیل<sup>۱</sup> و محمد رحیم خان نسقچی باشی<sup>۲</sup> و نجفقلی خان بیگلربیگی<sup>۳</sup> و حاجی قاسمخان<sup>۴</sup> و اسکندر خان سردار<sup>۵</sup> و سلیمان خان دنبلی<sup>۶</sup> و محمد حسین خان

۱. محمد طاهر خان وکیل قزوینی یکی دیگر از حکام خوی بوده که به نوشته برخی در سال ۱۲۵۳ یا ۱۲۶۳ قمری حاکم بوده است. تاریخ منتظم ناصری، ۱۶۳۹/۳ و تاریخ خوی، ریاحی، صص ۳۷۲.

۲. محمد رحیم خان نسقچی باشی، پسر حاجب الدوله و از بازماندگان محمد حسین خان قاجار دولو بود که در سال ۱۱۵۲ قمری، شاه طهماسب دوم و پسرانش را در اجرای دستور رضاقلی میرزا، ولیعهد نادرشاه، در سبزوار کشته بود و نسقچی باشی به معنای رئیس دژبانی یا رئیس میر غضبها می باشد. وی ملقب به «علاء الدوله» بود و میان عوام مشهور بود که خنجر شمر در خانه علاء الدوله است. او از طرف امیر کبیر در سال ۱۲۶۷ قمری، به عنوان حاکم خوی انتخاب شد و در سال ۱۲۷۲ قمری حاکم نهادند شد و در ۱۲۷۸ قمری ملقب به «علاء الدوله» گردید. وی بعدها سمتهای مهمی از قبیل سفارت و وزارت نیز یافت و از رجال معتبر عصر ناصر الدین شاه قاجار بود و در ۱۲۹۹ قمری در ارومیه سکنه کرد و درگذشت. مثنوی چاپ علاء الدوله، از یادگارهای اوست. میرزا محمود خان احتشام السلطنه، از رجال صدر مشروطیت و رئیس نخستین دوره مجلس شورای ملی، فرزند اوست. تاریخ منتظم ناصری، ۱۷۱۳/۳، ۱۷۸۵، ۱۸۴۰؛ تاریخ خوی، ریاحی، صص ۳۷۹-۳۸۰ و صص ۴۰۵-۴۰۶؛ شرح حال رجال ایران، بامداد، ۳۹۷/۳-۴۰۱ و خاطرات احتشام السلطنه، صص ۴۸-۵۰.

۳. نجفقلی خان دنبلی، فرزند فتحعلی بیگ و وکیل و نوه خداداد خان دنبلی، از دنبلی های مقیم تبریز و از مقربان عباس میرزای نائب السلطنه بود که به هنگام استیلای روسها و سپاهیان پسکویچ، که عباس میرزا در وضعی پریشان در سلماس می زیست، به وی وفادار باقی ماند و به وی پنهانی هدایا، لباس و پول می رسانید. از این رو، عباس میرزا، پس از پیمان صلح و تخلیه تبریز، وقتی به تبریز بازگشت، نجفقلی دنبلی را مورد نوازش قرار داد و دختر خود را به عقد او درآورد و وی داماد نائب السلطنه شد. او در زمان محمد شاه قاجار و در حدود سالهای ۱۲۵۱-۱۲۵۴ قمری، حکومت خوی را به عهده داشت. تاریخ و جغرافی تبریز، صص ۱۸۶ و تاریخ خوی، صص ۲۷۴، ۳۰۱، ۳۶۷.

۴. احتمالاً منظور محمد قاسم خان والی، پسر دوستعلی خان معیر الممالک، از رجال عهد ناصری است که مدتی حکومت خوی را به عهده داشت و همچنین زمانی وزیر مختار ایران در پترزبورگ بود و در سال ۱۲۸۸ قمری دیده از جهان فرو بست. پسران او، علی خان (متولد ۱۲۶۲ ق) و محمد خان (متولد ۱۲۶۰ ق)، آخرین حکمرانان شایسته خوی بودند. تاریخ خوی، ریاحی، صص ۴۰۷-۴۰۸ و تاریخ منتظم ناصری، ۱۸۴۳/۳، ۱۸۵۷، ۱۹۲۳، ۲۰۱۰.

۵. اسکندر خان سردار، فرزند فتحعلی خان قاجار دولو و برادر امیرخان سردار و دایی نایب السلطنه، سه بار به حکومت خوی رسید. بار اول در ۱۲۶۱-۱۲۶۲ قمری و در واقع حق آب و گل در خوی داشت. او از سرکردگان نظام جدید و در ۱۲۳۷ قمری در جنگ توپراق قلعه امیر توپخانه بود. مدتی حکومت تربت و مراغه را داشت و بعد والی کرمانشاه شد و در ۱۲۶۹ قمری بار دیگر به خوی آمد و سومین بار در ۱۲۸۲ قمری حاکم خوی شد و در ۱۲۸۷ قمری درگذشت. تاریخ خوی، ریاحی، صص ۳۷۱-۳۷۲، ۳۸۰، ۳۸۷ و تاریخ منتظم ناصری، ۱۷۴۵/۳، ۱۸۷۲.

۶. سلیمان خان، پسر حسینقلی خان دنبلی، که در ۱۲۰۹ قمری در خوی دیده به جهان گشود و در ۱۲۵۸ قمری، حکومت شهر خوی را به عهده گرفت. وی بعد از اینکه عزل شد، در تهران اقامت کرد و در ۱۲۶۲ قمری به حکومت شهرهای بسطام و شاهرود انتخاب گردید و بعد از فتح مشهد در ۱۲۶۷ قمری به حکومت تربت حیدریه رسید. روضه الصفا، ۳۱۸/۱۰-۳۲۳؛ منتظم ناصری، ۱۶۷۷/۳، ۱۶۸۴، ۱۷۰۶، ۱۷۱۲ و تاریخ خوی، ریاحی، صص ۲۷۳-۲۷۴.



صدر الدوله<sup>۱</sup> و حاجی حسنعلی خان آجدون باشی<sup>۲</sup> و از شاهزادگان عظام: بهرام میرزای معز الدوله<sup>۳</sup> و جهانگیر میرزا<sup>۴</sup> و محمد رحیم میرزا ضیاء الدوله<sup>۵</sup>

۱. محمد حسین خان صدر الدوله، ایشیک آقاسی باشی ولیعهد مظفرالدین شاه قاجار، که مدتی رئیس تشریفات ولیعهد و حاکم خلخال و خوی بوده است. تاریخ منتظم ناصری، ۱۶۳۲/۳، ۱۸۵۷ و شرح حال رجال ایران، بامداد، ۱۵۱/۱ و ۱۳۱/۴ و ۲۴/۵.

۲. حسنعلی خان آجدون باشی، فرزند امامعلی سلطان، در ۱۲۴۶ قمری به عنوان نایب و وکیل بهرام میرزا حکومت خوی را به عهده گرفت. وی در زمان محمد شاه «آجدون باشی کل عساکر ایران»، یعنی «رئیس کل ستاد ارتش یا معاون فرمانده کل قوا» شد و در دومین محاصره هرات در ۱۲۵۳ - ۱۲۵۴ قمری با این سمت شرکت داشت. او مخالف با حاجی میرزا آقاسی بود و از سمت خود برکنار و به اردبیل تبعید شد. وی در ۱۲۷۱ قمری به عنوان وزیر و پیشکار شاهزاده عبدالصمد میرزا، برادر خردسال ناصرالدین شاه، امور حکومت قزوین را به عهده گرفت و در ۱۲۷۷ قمری درگذشت. ناسخ التواریخ قاجاریه، ۵/۳؛ روضه الصفا، ۵۹۱/۹؛ حقایق الاخبار خورموجی، ص ۲۶۸؛ شرح رجال بامداد، ۳۵۳/۱ و تاریخ خوی، ریاحی، صص ۳۲۴، ۳۵۹.

۳. بهرام میرزا معز الدوله، پسر بزرگ عباس میرزا نایب السلطنه، در سال ۱۲۴۲ قمری، پس از عزل امیرخان سردار دولو از جانب پدرش، نایب السلطنه، به حکومت خوی منصوب شد و میرزا محمدتقی آشتیانی، به وزارت او انتخاب گردید. بهرام میرزا تا اشغال خوی به دست روسها حکومت این شهر را به دست داشت. پدر وی، عباس میرزا، نامه‌های مختلفی راجع به مسائل جنگ روسها به او نوشته است که در منابع تاریخی آمده است. او پس از رفتن روسها، از جمادی الثانی ۱۲۴۴ تا ۱۲۴۹ قمری، باز هم حکومت خوی را به عهده داشت تا اینکه برکنار شد و جهانگیر میرزا به جای وی به حکومت خوی منصوب گردید. تاریخ خوی، ریاحی، صص ۳۴۲ - ۳۵۹؛ نامه‌های پراکنده قائم مقام، صص ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۵، ۱۷۶. مکاتبات عباس میرزا نایب السلطنه و قائم مقام با بهرام میرزا از تاریخ رمضان ۱۲۴۲ تا ربیع الاول ۱۲۴۹، در کتابخانه وزارت امور خارجه موجود است؛ تاریخ منتظم ناصری، ۵۱۱/۱ و ۱۲۱۹/۲، و ۱۶۱۷/۳، ۱۷۰۶، ۱۷۱۶، ۱۷۹۷ و موارد دیگر.

۴. جهانگیر میرزا، سومین پسر نایب السلطنه، که در ۱۲۲۵ قمری، متولد شد و زیر نظر پدرش در نظام جدید، تربیت یافت و در دوره دوم جنگهای ایران و روس، در جناح راست سپاه عباس میرزا، دلاوری‌ها کرد. وی در سال ۱۲۴۹ قمری به حکومت خوی منصوب شد اما تندخویی و سنگدلی و بیرحمی و غرور و ستمگریش، نفرت عمومی را علیه او برانگیخت. پس از اینکه محمد شاه برادر وی به سلطنت رسید، خسرو میرزا، احمد میرزا، مصطفی قلی میرزا و وی را دستگیر و در ۱۵ رجب ۱۲۵۰ در قلعه اردبیل زندانی نمود. ایشان به دستور محمد شاه نابینا شدند و پس از چندی مورد عفو قرار گرفتند. جهانگیر میرزا در ۱۲۶۹ قمری در حالی که قصد داشت به مکه برود، در تبریز درگذشت. نادر میرزا، صص ۳۷ - ۴۱؛ شرح حال رجال ایران بامداد، ۲۸۴/۱ - ۲۸۵؛ تاریخ نو، صص ۱۵۶، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۵ - ۲۳۰؛ سفرنامه فریزر، صص ۳۹، ۵۳، ۵۴، ۵۵؛ روضه الصفا، ۴/۱۰ - ۶، ۸۶ - ۸۷؛ تاریخ خوی، صص ۳۶۲ - ۳۶۶؛ تاریخ منتظم ناصری، ۱۶۱۷/۳، ۱۶۲۰، ۱۶۲۹، ۱۶۳۰، ۱۶۳۱.

۵. محمد رحیم میرزا ضیاء الدوله، نوزدهمین پسر عباس میرزا نایب السلطنه، زمانی که بیست سال بیشتر نداشت، در سال ۱۲۵۴ قمری، از طرف برادرش، محمد شاه قاجار، به حکومت خوی منصوب شد و بعدها لقب «ضیاء الدوله» یافت. وی در مدت چهل سال، بارها به حکومت خوی انتخاب گردید و بنا به



واسکندر میرزا<sup>۱</sup> و احمد میرزا معین الدوله<sup>۲</sup> و نصر الله میرزا<sup>۳</sup>.  
 بالجمله، آبی که در عرف «قراسو» گویند و از زمین های<sup>۴</sup> چمن قریه امیربیگ  
 منبعث می شود و در نهایت رسوبت و غلظت و ناگواری بود، صرف می کردند. آنان که  
 جزیی سلیقه داشتند فرّاشان از چشمه های خندق آب می آوردند. و این «قراسوی»  
 ناپاک، سبب تب غب<sup>۵</sup> و شطر<sup>۶</sup> شده، در خوی، بی اغراق شاعرانه، گربه ها تبار و در  
 موسم تابستان، صاحب آزار می شدند، تا اینکه در سنه هزار و دویست و هشتاد هجری که  
 سرکار معدلت مدار - دام ظلّه العالی - به حکومت خوی مأمور، و ظلّ مکرمت و سایه  
 عطوفت بر این ولایت افکندند و در محضر عالی، به تقریر لقمان عصر و فلاطون زمان،

→ روایات محلی، ۲۲ بار حاکم خوی شد، اما آنچه از استاد به دست می آید، تنها شش دوره حکومت او مسلم  
 است. او مردی درس خوانده و دلیر و شاعر بود و یک مثنوی در مرثی، به نام «ضیاء العین»، از او به چاپ  
 رسیده است. آنچه مسلم است این است که وی برای آخرین بار در ۱۲۷۷ قمری حاکم خوی شد و معلوم  
 نیست که حکومت وی تا چه سالی ادامه داشته است، اما می دانیم که در سال ۱۲۸۲ قمری حکومت خوی،  
 از جانب ناصرالدین شاه، به اسکندر میرزا سپرده شده است. تاریخ تبریز، صص ۱۱۲ - ۱۱۳؛ تاریخ افشار،  
 صص ۴۴۳ - ۴۴۴؛ شرح حال رجال ایران، بامداد، ۲۴۶/۵؛ تاریخ منتظم ناصری، ۱۷۳۲/۳؛ مقدمه ضیاء  
 العین، ضیاء الدوله، چاپ سنگی، تهران، ۱۲۶۹ قمری؛ روضة الصفا، ۵۳۴/۱۰؛ حقایق الاخبار  
 خورموجی، ص ۱۶۰، سه سال در آسیا سفرنامه کنت گوینو، ترجمه عبد الرضا هوشنگ مهدوی، تهران،  
 ۱۳۶۷ ش، ص ۴۷۲؛ تاریخ خوی، ریاحی، صص ۳۶۸ - ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴،  
 ۳۸۵، ۳۸۷.

۱. اسکندر میرزا، پسر ششم نائب السلطنه، در روزگار ولیعهدی محمد میرزا (محمد شاه قاجار)، در سال  
 ۱۲۵۰ قمری، حکمران خوی و سلماس شد. تاریخ نو، ص ۲۲۸؛ تاریخ خوی، ریاحی، ص ۳۶۷؛ تاریخ  
 منتظم ناصری، ۱۶۱۷/۳؛ شرح حال رجال ایران، بامداد، ۱۶۵/۴ و ۲۶/۵، ۲۵۲، ۲۵۴.

۲. احمد میرزا معین الدوله، پسر عباس میرزای نایب السلطنه، زمانی که شانزده ساله بود مدت کوتاهی  
 حکومت خوی را به عهده داشت ولی با به سلطنت رسیدن محمد شاه قاجار، در سال ۱۲۵۰ قمری، به  
 همراه برادرانش جهانگیر میرزا، خسرو میرزا و مصطفی قلی میرزا دستگیر و در قلعه اردبیل زندانی شد.  
 تاریخ نو، صص ۲۱۰، ۲۱۷، روضة الصفا، ۸۶/۱۰ - ۸۷؛ تاریخ خوی، ص ۳۶۴؛ تاریخ منتظم ناصری،  
 ۵۰/۱۱ و ۱۲۱۹/۲ و ۱۶۱۷/۳، ۱۸۲۴، ۱۸۳۹، ۱۹۹۴، ۲۰۳۹، ۲۰۶۳، شرح حال رجال ایران، بامداد، ۴۹/۴،  
 ۹۳، ۱۱۷، ۳۱۷، ۴۸۱.

۳. نصر الله میرزا، پسر ظلّ السلطان و نوه فتحعلی شاه قاجار، که مدتی حکومت یا نیابت حکومت خوی را  
 به عهده داشت و به دستور محمد شاه قاجار، به همراه پدرش و دیگر شاهزادگان قاجار، در قلعه اردبیل  
 زندانی شد. شرح حال رجال ایران، بامداد، ۱۶۳/۲ ح و ۳۷۷.

۴. در اصل: «زنهاي».

۵. تب غب: نوعی تب یک در میان؛ تب نوبه ای که یک روز در میان عارض می شود.

۶. شطر: یا شطر الغب: به اصطلاح اهل طب، قسمی از تب نوبه است که یک روز شدید و درازتر باشد و  
 روزی دیگر خفیف و کوتاهتر و در این نوع تب، عرق کمتر باشد.

جناب میرزا هادی حکیم باشی مخصوص وجود ذیجود، به عرض ملا زمان عالی رسانیدند و مدعی شدند که اکثر امراض اهالی ولایت، از شرب همین آب است. با وجود اینکه رابیه<sup>۱</sup> داران کارخانه بندگان عالی، هر روز با رابیه‌ها آب صاف و گوارا از منبع رودخانه «قوتور» و چشمه‌های دور و جبال راسیات می‌آورند، محض جهت رفع امراض و ناخوشی ولایت و رفاه و خوش‌گذرانی، رغبت به همت دریا وسعت، حکم فرمودند که نهری از دامنه کوهی که مجری الماء رودخانه «قوتور» است، حفر نموده شود.

حسب الامر الارفع، هر روز دویست و سیصد نفر فعله، از بیلداران بُرزو قوت و تیشه زنان فرهاد منزلت، در کار بوده، تا اینکه در اندک مدتی نهر محفوره، از چند جانب، به قلعه رسانیده، به قدر دو آسیاگردان، آب صاف و گوارای «قوتور» را مانند عدالت خودشان، در قلعه و کوچه‌های قلعه جاری ساختند.

### نظم:

فرح‌فزا و روان بخش آب چشمه او

ز چشم مردم پنهان چو آب حیوانی

به چهار فصل در انهار سیمگون شب و روز

روان ز منبع آن آب جود ربّانی

مردم کوچه‌های درق و علم شاه بیگ و بعضی کوچه‌های قلعه عتیق در ازمنه سالفه، موسم زمستان را اکثر با تیمم نماز می‌کردند، مدت سه - چهار ماه آب جاری شده نمی‌دیدند! الحال، فراوانی آب قوتور به مرتبه‌ای رسیده که از خرابی در و دیوار، لیل و نهار، به احتیاط شدید می‌خوابند. حقیقت معنای «مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَيٌّ»<sup>۲</sup>، در باب اهالی قلعه آشکار گشته. الحمد لله والمنّة، از آن تاریخ که آب نهر قوتور در قلعه جاری شده، امراض مختلفه، خصوصاً تب بالکلیه، برداشته شده. نه لازم بل الزم، نه واجب بل اوجب است که ساکنان قلعه عموماً هنگام نوشیدن آب، بادل و جان، سلام عاشقانه به روح انور حضرت شاه شهید و لعنت و نفرین بر یزید و تابعان یزید کرده، ثواب آن را به ارواح پرفتوح آبا و اجداد این بزرگوار هدیه کنند.

۱. منظور همان «راویه» است که به معنای مشک آب و ظرف آب از چرم شتر، استر یا خر آب کش است.

۲. انبیاء (۲۱)، ۳۰.



عربیّه:

اللّعن علی یزید لا زال یزید      لعناً مترادفاً مقفأً بـمزید  
 واذکر عطش الحسین واسکب دمعاً      واطلب ثلج الفؤاد من لعن یزید

دیگر از جمله تصرفات فکر متین و تفرّسات اندیشه‌های دوربین، قطع اشجار قلمه‌های کوچه‌های قلعه است. قبل برین، در دور نهرهای کوچه‌های قلعه، درخت بید کاشته بودند، چنانکه کوچه «سوکتلوی بزرگ و کوچک» مشهور است، تا به مرور سلیقه‌های مردم مختلف شده، تمام درختان بید را برطرف کرده، دور دایره نهرها را قلمه کاشتند، چنانکه کوچه‌های قلعه بالتمام قلمه‌زار شده، در اکثر جاها، قلمه‌ها چنان بزرگ شده بود که به حمّالی تالار و طنابی می‌مانست، اما از خوف خرابی در و دیوار و بیوتات، قطع نتوانستند کرد. معهداً، از مضرت باطنی ریشه‌های آن هم غافل بوده، صاحب فراستی و درایتی تفرس این معناراً نکرده بودند که اگر آب زمزم و فرات را از ریشه‌های قلمه سردهند، سمّ صرف خواهد شد. و از جمله مفاسد عظیمه که در امزجه اهالی قلعه مضرت کامل می‌نمود، سایه و ریشه‌های قلمه می‌بود که شب و روز، آب از بالای آنها می‌گذشت و زهر هلاهل می‌شد. سرکار مرحمت مدار مکرمت کردار، به فحوای: «اهل الدّولِ ملهّمون»، از راه الهام، تفرّس این مضرت نموده، امر به قلع و قمع قلمه‌ها فرموده، و در اندک فرصت، کلاً و طراً، اشجار قلمه را که مانند ارباب کبر و استکبار به اوج ثریا سرکشیده بودند، مانند سر خجالت‌زدگان بر زمین انداختند و به جای، اشجار بید و نازو<sup>۱</sup> کاشتند. وفی الحقیقه، در سایه و برگ بید در جذب سمیت هوا و در ریشه‌های آن در جذب رسوبت و غلظت آب، خاصیت تامی هست و متفق علیه اطّباست. حبّذا شهر خوی، که در صفا و نزهت، آب و هوای مصر و شام را به خوی خجالت نشانده.

نظم:

چه خوی به نزهت مصر و نه مصر فرعونی  
 چه خوی به حضرت شام و نه شام ظلمانی  
 چه خوی به یمن عدالت مداین اول  
 چه خوی به میمنت امن کعبه ثانی

چه خوی که دید در آن لاله ریخت چون ژاله

کَلْ بهشت خوی خجلتش ز پیشانی

و دیگر از جمله آثار که سبب فراغت و آسودگی رعیت و باعث آبادی ولایت است، احداث و تعمیر قراول خانه‌ها و سربازخانه و توپخانه است. قبل برین، همه ریش سفیدان و معمرین ولایت دیده بودند که در هنگام حکومت فتحعلی خان قاجار و امیر خان سردار و بهرام میرزا و جهانگیر میرزا، هر وقت فوجی از افواج منصوره شاهی و یا چند عزاده توپ با توپچیان و صاحب منصبان به خوی می آمدند، در قلعه و محله جات ایشان را خانه نزول کرده، عیال و مال رعیت را از خانه و طویله‌ها به در آورده، به ایشان می دادند. بعد از آنکه در محله جات، کاروان سراها احداث کردند و کاروان نشین‌ها قرار دادند، در حین ورود سپاه نصرت پناه در کاروان سراها افتاده، منزل می نمودند، هم خود عساکر نصرت مآثر از تنگی و کثافت منازل در تعب و آزار می بودند و هم ارباب ملک و اجاره داران را خسارت کامل می رسید، بلکه، در دور و بر کاروان سراها همسایگان، اناثاً و ذکوراً، مشقت می کشیدند. فلهمذا، آسودگی رعیت و رفاه ولایت، مطمح نظر عالی گشته، حکم رفت تا سربازخانه و توپخانه و قراول خانه متعدده، در داخل و خارج، و اصطبل مخصوص جهت اسبان توپخانه مبارکه و صفه‌ها و اطاقهای مرغوب جهت جلو داران و مهتران توپخانه مبارکه، در غایت استحکام و نزاهت، ساخته و پرداخته، چنانکه هرگاه الآن و بالفعل، یک داور دو از قشون ممالک محروسه، نحوی مأمور شوند، ده هزار نفر، به وسعت و فراخی، متمکن گشته، به احدی از رعیت و به خانه‌ای از ولایت، خواه قلعه و خواه محله، خسارت و زحمت نخواهد رسید.

به شکرانه این نعمت و سپاسداری این امنیت، اهل ولایت را واجب است که در اوقات متبرکه، در مساجد و مناظر، به دعاگویی دوام عمر و دولت عالی اشتغال نموده، آن واحدی غفلت نورزند و زبان وحی ترجمان، همواره مترنم این مقال است:

**رباعی:**

هر چه کردیم یادگار بود

نیک و بد نقش روزگار بود

نه به زشتی دهندمان دشنام

گر به نیکی برند ما را نام

دیگر از جمله باقیات صالحات که مطمح ارباب هوش است آن است که هنگام



بارش برف و باران و کثرت گل و لایِ موسمِ بهار و زمستانِ مرور و عبور مردم از سکک و معابر، متعسر و مشکل می بود. علاوه بر این، عموم رعایا و ساکنین قلعه تابدان‌های<sup>۱</sup> بامها را به طرف کوچه و راهروی مردم گذاشته، در اوقات بارش بر سر مردم می ریخت. از بسیاری گل، به سرعت گذشتن ممکن نمی شد، از زیر و بالا غرق آب و گل می گشتند. فعلی هذا، به جهت آبادی ولایت و استخلاص و رفاه رعیت از این محنت و کدورت، حکم عالی نافذ شد که مؤسر و معسر و فقیر و غنی و علما و سادات و اعیان و اشراف و خواص و عوام، بالکلیه و بالتمام، پیش دروب و ابواب بیوتات و کنار دیوارهای خودشان را هر قدر که تصدیق ملک می کند، طولاً و مقدار یک ذرع و یک چارک عرضاً، با سنگهای گران فرش نموده، ریگ روان به بالای منافذ سنگها ریخته، فرش نمایند و هم نابدان‌های قدیمی خودشان را که مشرف به کوچه‌ها کرده بودند برکنده نابدان‌های طویل و محکم به اندازه هر دیواری کنده، ملاصق به دیوار نصب نمایند که هم دیوارهای بیوتات از رخنه کردن محفوظ ماند و هم آب و گل بر سر مترددین نریزد. علی هذا الحکم، ساکنین و قاطنین قلعه، در ظرف مدت یکماه، جمیع سکک و کنار دیوارها را با سنگ و ریگ فرش نموده و نابدان‌های قدیمی را کنده، مجدداً ملاصق به دیوارها نصب نمودند، چنانکه اگر ده روز، علی التوالی، باران آید، سر و پای مردم از آلودگی محروس است.

#### در القائل:

سایه خورشید سواران طلب      رنج خود و راحت یاران طلب  
 پس رعیتی که شکر این نعمت ندانند و سپند در مجمر ارادت نسوزانند و به دفع  
 عین الکمال، اخلاص و معوذتین نخوانند، محض کفران و کفران محض است.  
 و دیگر از جمله محدثان جمیله و مخترعات جلیله، تعمیر خیابان است؛ خیابانی  
 که در سمت جنوب قلعه خوی واقع است. چه خیابان مانند آرزوهای آرزومندان دراز  
 و مثل کهکشان در راسته بازار فلک در راستی طراز و با خیابان سدیر و خورنق در صفا  
 و نزهت انباز، بلکه در استقامت و استطالت با شوارع و معابر نیرین همراز. فی  
 الحقیقه، خیابان به این درازی و صفا و نزهت در ربع مسکون، کسی نشان نداده الا ما  
 شد و ندر.

در آن اوقات که فردوس مکان، عباس میرزا نایب السلطنه<sup>۱</sup> - طاب ثراه - از دار الخلافه مأمور و صاحب اختیار آذربایجان شده، از تبریز به خوی آمدند، آبادی این ولایت را نسبت به سایر بلاد آذربایجان اهم دانسته، باغات و بساطین زیاد در اطراف و جوانب احداث فرمودند. از جمله، خیابان مزبوره امر نمودند که اطراف آن را، یمیناً و شمالاً، چهار قطار درخت بید کاشتند و مستحفظ گذاشتند تا در عرض مدت ده - پانزده سال، بیدها به کمال قطر و قواره رسیده دیگر احتیاج به مستحفظ نبود. تا اینکه در سنه هزار و دویست و چهل و دو هجری که روسیه به این ولا مستولی گشتند، بنا بر عادت نکوهیده خودشان، جهت جبّه خانه<sup>۲</sup> که باروط<sup>۳</sup> می ساختند، جمیع درختان بید این ولا را قطع کرده، در کنار باغات و بساطین و اراضی و کوچه ها، خصوصاً خیابان، آثاری نگذاشتند. بعد از مصالحه و مسالمة که روس منحوس از این ولایت رفتند، نواب خلدآشیان، جهانگیر میرزا، به ایالت این ولایت مأمور گشتند، باز خیابان را به رونق انداختند و حکم کردند چهار قطار بید کاشتند و فراز و نشیب را انباشتند. در دور حکمرانی جهانگیر میرزای مرحوم طراوتی داشت. بعد از آن، از حکام سلف، بنابر عدم استقلال که به رأی العین مشاهده می شد، کسی به نزاهت خیابان نپرداخت تا به مرور خراب و

۱. عباس میرزا، فرزند فتحعلی شاه قاجار، (۱۲۰۳ - ۱۲۴۹ ق/ ۱۷۸۷ - ۱۸۳۳ م) نایب السلطنه و از فرماندهان سپاه ایران، خدمتگزار علم، فرهنگ و تمدن، آزادمنش، وطن پرست و شجاع که در قصبه نوای مازندران به دنیا آمد. تمام کسانی که درباره تاریخ قاجار کتاب نوشته اند به زندگی و اقدامات او نیز پرداخته اند. او در طول حیات خویش اقدامات و اصلاحات مهمی انجام داد که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد: تحکیم موقعیت نظامی شهرهای آذربایجان؛ دگرگونی در امر سلاح و تجهیزات و ادوات جنگی؛ سامان بخشیدن به وضعیت چاپارخانه ها؛ تنظیم کارهای عمومی و اجتماعی؛ آباد کردن شهرهای آذربایجان؛ ایجاد بناها و ساختمانهای عمومی و گردشگاه در تبریز؛ فرستادن محصلین ایرانی به اروپا برای فراگیری علوم و فنون جدید که هر کدام از آنها مصدر خدمات برجسته ای شدند و ورود صنعت چاپ به ایران. وی هنگامی که برای پایان بخشیدن به غائله هرات و سرکوبی یاغیان به خراسان رفته بود، بیمار شد و در همانجا درگذشت و در حرم امام رضا علیه السلام دفن شد. شرح حال رجال ایران، بامداد، ۲/ ۲۱۵ - ۲۲۲؛ ناسخ التواریخ، ۱۲۱/۲ - ۱۲۲؛ شخصیت های نامی، صص ۳۱۷ - ۳۱۸؛ اثر آفرینان، ۴/ ۱۳۹؛ تاریخ خوی، صص ۲۱، ۲۶، ۱۱۹ - ۱۲۱، ۱۹۹ - ۲۰۱، ۲۱۶ - ۲۱۸، ۲۶۸ - ۲۸۰ و موارد دیگر.

۲. جبّه خانه: اسلحه خانه، قورخانه، مخزن لشکر، در فارس به معنای اسلحه خانه و ابزار جنگ. از جبّه عربی به معنای زره. زرادخانه.

۳. باروط: همان باروت است و آن گردی سیاه است که از شوره و گوگرد و زغال سازند و آن را در گلوله تفنگ و توپ و دیگر سلاحهای آتشین و نیز در آتشبازی به کار برند.



بایر گشت، تا نواب ضیاء الدوله به خوی والی شدند، امر نمودند که ارباب اراضی و املاک و صاحبان باغات و بساتین، هر کس حدود ملک خودشان، بید بکارند و محافظت نمایند، جزئی انتظام یافته بود.

نظر بر اینکه همین خیابان، معبر تجار و قوافل و راکب و راجل بلاد محروسه ایروان است، از کثرت مرور و عبور مال و دواب، لگدکوب و فراز و نشیب بود، پل‌ها شکسته و رخنه‌های آب بسته، در قلب الاسد تابستان، از لای و گل خالی نمی‌شد، اصعب المسالك گشته، عبور و مرور سواره و پیاده مشکل شده، تا اینکه در سنه هزار و دویست و نود، از مرحمت ایزد احد، سرکار امیر الامراء العظام - دام ظلّه العالی الی یوم القیام - حکم فرمودند تا استادان هنرپیشه و معماران صاحب اندیشه و فرّاشان زحل هیبت و نسقچیان مریخ صولت، در سرکار بوده قراری دهند که فعله و بنا و عمله، هر روز دویست و سیصد نفر، سنگ و ریگ حمل و نقل نموده وسط خیابان را پشت ماهی طراز بردارند از دم دروازه خیابان الی پل خاتون که معروف است، سنگهای گران به کار برند و طرفین خیابان را به قدر نیم زرع ریگ روان ریخته، سرایشیب طراز نمایند و نهر طرفین خیابان را مانند فکر عمیق خود، به قدر قد و بالای آدمی، حفر نمایند تا آب بارش برف و باران، در وجب زمینی نایستاده، سرازیر نهرها ریخته. و پل‌های شکسته را تماماً محکم تعمیر نموده، مانند روی آینه و وجه سجنجل<sup>۱</sup>، مسطح و مساوی ساخته و پرداخته، طرفه تماشاگاهی قرار داده:

### نظم:

به هر کجا گذران افکنی نظر، بینی	به هر طرف نگران افتدت گذر، مانی
که نقشبند طبیعی ز دست شاپوری	به بردن دل هر کس نشسته، پنهانی
به خواب رفته همه مرغ و ماهی از طرفین	دهان گشاده همه در سپاس یزدانی
امیدوار چنانم به این گشاده دلی	چقدر هست خیابان زنده میمانی
دیگر از جمله آثار مرغوبه که مطلوب پرده داران ملاء اعلی و محبوب صدر نشین	
بارگاه اوادنی است، تعمیر و ترصیص مسجد خان است. با وجود اینکه بنای مسجد	

۱. سجنجل: لفظی است رومی و به معنای آینه چینی، آینه روشن و کلاً به معنای آینه است.

خان از خشت خام و اعمده و حمّالها و ستونهای تمام از چوب و تخته بود، با همه این جدّ بزرگوار - اعلی الله مقامه - در ریاض الجنة تفصیلی در تعریف و توصیف آن نوشته، عدیم النظیر تحریر کرده، دو هزار تومان خرج قلمداد فرموده. همی گویم، همی نویسم: ای جدّ بزرگوار! سر بردار و به تماشای احداث جدیده نظری گمار!

نظم:

ز قبر سر به درآور ببین که مسجد خان<sup>۱</sup>      زبان طعن گشوده، به قبه رمان  
 فزود پایه قدرش خورنق بهرام      نطق بند درش گشته طاق نوشروان  
 غریق عرق خجالت شده سدیر سنّمار<sup>۲</sup>      مثال لاله خود داغ منذر نعمان  
 اگر ز خاک برآیند تُبعان یمن      زیادشان برود قصر روضه غمدان

فرد:

روحي فداک ای صنم ابطحي نسب      آشوب ترک، شور عجم، فتنه عرب  
 نظرت باوله فانظر الی الثاني.  
 مصراع: بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا.

نظم:

حَبِّذا ز آرایش دست شجاع الدوله‌ای  
 شهر خوی بین تا چشان پیرایه و زیور گرفت  
 در زمان ناصر الدین شاه، در گل گشت خوی  
 خار غم پژمرده شد نخل عدالت بر گرفت  
 حکمران خوی شجاع الدوله یک مسجد بساخت  
 طاق کسری دید گرد انکسار از سر گرفت

۱. مسجد خان که در کوچه خان شهرستان خوی قرار داشته در سال ۱۲۰۸ تا ۱۲۱۲ قمری به وسیله حسینقلی خان، پسر احمد خان دنبلی، ساخته شده بود و تا سالهای اخیر به نام «مسجد خان» معروف بود و با چوب به طرزی خوش بنا شده بود. در سال ۱۲۸۷ قمری، محمد یوسف خان امیر تومان شجاع الدوله افشار، آن را از بنیاد ویران نمود و مجدداً با گچ و آجر ساخت و ستونهای آن را از سنگ بنا نهاد که تعدادی از ستونهای آن تا سال ۱۳۷۲ شمسی در این محل وجود داشته است. در دوره اخیر این مسجد ویران و به جای آن مدرسه جدیدی ساخته شده است. تاریخ خوی، ریاحی، صص ۲۲۰، ۳۹۱؛ دایرة المعارف بناهای تاریخی ایران در دوره اسلامی (مساجد)، ص ۴۰.

۲. سنّمار، معمار رومی که قصر خورنق را برای نعمان بن منذر ساخت که در شبانه روز به چند رنگ تغییر می‌کرد.



سر به خاک آستانش گنبد مینا نهاد  
جا در ایوان جلالش خسرو خاور گرفت  
خاک و خشت و سنگ آن بنیان مرصوص از شرف  
نکته عنبر بهای سیم قدر زر گرفت  
چرخ در بنیاد آن معبد سرای خوش نهاد  
هم ابد پنهان قدم مدغم بقا مضمّر گرفت  
یافت بازار عدالت آن چنان رونق کزو  
نقد دولت رایج آمد مس بهای زر گرفت  
هم فلک مدّ نظر بر طاق آن ایوان فکند  
هم ملک چشم تماشا سوی آن منظر گرفت  
وصف آن عالی بنا از بس کنند آوازه اش  
شهره هر شهر گشته راه هر کشور گرفت  
هم از این عالی بنا قصر فلک رونق گزید  
هم از این سنگین سرا ملک زمین لنگر گرفت  
سنگ آن چون قلب خوبان شیوه تختی گزید  
خاک آن چون بوی جانان بوی مشک تر گرفت  
مهر از شرمش به رخ زایر سیه برقع فکند  
سایه طاقش سر از مهر فلک برتر گرفت  
روز و شب این گنبد اخضر چرا سر گشته است  
گوئیا از هیبت آن لرزه بر پیکر گرفت  
مهر از رشکش به وقت صبح از شرمش به شام  
عارضی احمر نمود و گونه‌ای اصفر گرفت  
از پی تاریخ آن عالی بنا «پروانه» گفت  
«نیک طاق نه سما از اوج آن زیور گرفت»<sup>۱</sup>  
در ظرف مدت دو سال، بلکه سه سال، به ترصیص و تعمیر آن پرداخته، ستونها

۱. «نیک طاق نه سما از اوج آن زیور گرفت» به حروف ابجد مساوی است با رقم ۱۲۹۰ که سال بنای مسجد را نشان می‌دهد.

و زیرستونها و سنگهای صافی و از اره‌ها را از بلاد دور و دراز با عزاده‌های گردون‌گرد و منجنیق‌های صحرانورد آورده و سنگ تراشان فرهادکیش و مهندسان سنمارمنش را در هر ولایت که بودند جمع آوردند و معماران و بنایان و عمله قابل که دست داد، کوره‌های آجر و گچ و آهک در محله‌جات و دهات ساخته بود. بنایان در سازش و کوره‌ها در سوزش و مهندسان در طراحی و نجاران در خراطی و سنگ‌تراشان در تراشی و قالب‌زنان در فرآشی بوده، با منتهای دقت و سعی و اهتمام، دروب و قصور و طاق و رواق مسجد را مانند مدّ کهکشان به اوج آسمان افراختند و فرش و ازاره‌های مسجد را تماماً کاشی کاری کرده، صحن سرا، حجرات دلنشین و غرفه‌های متین قرار دادند و در میان صحن، حوضی، با نهایت سلیقه و نزهت و صفا، ساختند و در سمت جنوبی مسجد، متصل به محراب تکیه‌گاه، حسینیه در غایت وسعت و فراخی با حجرات تحتانی و فوقانی، چنان‌که اگر ده هزار آدم نشینند، بدون زحمت می‌نشینند و در میان حسینیه آب انباری بزرگ و محکم، چنان‌که اگر ششماه اهالی قلعه آب آن را می‌کشند، کفایت می‌کند.

القصه، مسجدی ساختند و عبادتگاهی برافراختند و عزاخانه‌ای تعمیر فرمودند که در تحت قبه قمر در هیچ شهر و کشور نیست. اگر چه در بلاد اسلام، مساجد رنگین و سنگین و بزرگ، بسیار هست، اما با این طرح خوبی و زیبایی نیست که اگر ایام تعزیه داری ابا عبد الله الحسین - علیه السلام - در موسم بهار و یا تابستان و پائیز و زمستان، در هر فصل از فصول اربعه، اتفاق [افتد] مایه معطلی نخواهد شد و تقریباً مبلغ هفت هزار تومان، در این آثار بدیعه، مصرف فرمودند. لایق است که حساب نویسان اعمال صالحه، از دیوان‌خانه حضرت ذوالجلال، مأمور تحریر این مقال شوند.

نظم:

خطه خوی محو دیدار شجاع الدوله است  
شهر اورمی پر ز آثار شجاع الدوله است  
آیت تمکین و تعظیم و نوال معدلت  
جملگی موجود در بار شجاع الدوله است



جنس جور و ظلم و اجحاف و متاع اعتساف  
غالباً نایاب بازار شجاع الدوله است  
طاقهای مسجد و صحن و سرا و تکیه گاه  
سرکشیده بر سماکار شجاع الدوله است  
و دیگر از جمله احیای مراسم آثار تلف، تعمیر ارگ است. همگی اهل ولایت  
دیدند که در سنه هزار و دویست و هشتاد و چهار که این امیر نامدار معدلت کردار به  
خوی تشریف آوردند، در ارگ حاکم نشین ولایت جای سایه گیری نبود، مدتی خیمه  
زده، در باغ مخروبه ارگ چادر نشین بودند، تا در عرض مدت سه و چهار سال، به  
همّت سعادت اشمال و اقبال بلند مآل، حکم فرمودند تا دور ارگ را دیوار و باروی  
بلند کشیده، به مهندسی طبع دریا وسعت و معماری همّت ستمار صنعت، دیوان خانه  
و حرم خانه و دفتر خانه و آشپزخانه و مهمانخانه و فراش خانه تابستانی و زمستانی  
و بعضی اطاقها، مانند طبقات چشم توی اندر توی و غرفه ها و منظرها، در کمال امتیاز  
و خوبی ساخته. به علاوه آن، اطراف ارگ را جلوخانه و توپخانه و قورخانه  
و سربازخانه، و اصطبل مخصوص، به جهت اسبان توپخانه مبارکه و یکی دیگر به  
جهت اسبان و استران مخصوص سرکار، به طور عجیب و طرح غریب و اسلوب بدیع  
و طرز سریع معمور فرمودند. تجاران صحرانورد و سیاحان بیابانگرد که اکثر بلاد  
محروسه ایران و دول خارجه را دیده اند شهادت می دهند که چنین اوضاع امیرانه،  
بلکه خسروانه، در هیچ ولایت نیست.

#### نظم:

تبارک الله از این ارگ و حبذا این قصر  
که کرده صاحب او قیصری و رضوانی  
دهم سپهر بود نه دویم زمین این قصر  
که خود مقابل جسمانی است و روحانی  
اگر سپهر نگویی که روشنان سپهر  
گشاده دیده در آنجا پی نگهبانی  
نهم بهشت بود نه دویم جهان این ارگ  
به این نشانه که این باقی است و آن فانی

اگر بهشت نگویی که حوریان بهشت  
 به سر دویده در آن قصرها به مهمانی  
 چرا چو دست ستم پای دیو از آنجا بست  
 اگر نکرده به آن در فرشته درباری  
 دروگزين همه از آبنوس و صندل و عاج

نظر ز دیدنش آیینه وار حیرانی  
 اللَّهُمَّ أَحْصِن هَذِهِ الْبَلَدَةَ الْفَاخِرَةَ وَالْبُقْعَةَ الْعَامِرَةَ فِي حِصْنِ وَالِيهَا الْمَعْظَمِ ذِي  
 الْجَلَالِ وَأَحْرَسْهَا عَنِ صَدْمَةِ عَيْنِ الْكَمَالِ بِالنَّبِيِّ وَالْعَتْرَةِ وَالْأَلِ.

دیگر از جمله آثار ابدی و نشانه سرمدی که محبوب درگاه احدی و مرضی  
 خاطر انور احمدی است، اتمام آینه‌بندی رواق روضه رضیه کربوبی احتشام  
 و ایوان کیوان مکان امام و الامقام، امیر شحنة النجف - علی ساکنها الف الف التحية  
 و التحف - است که شخصی از ارباب ثروت مبلغ ده هزار تومان فرستاده بود که  
 رواق مبارکه را آینه بند نمایند و ظاهرش مانند باطن مزین و منور فرمایند. گویا  
 سرکار - دام ظلّه - از این معنا خبر دار بود، امسال که سنه هزار و دویست و نود  
 باشد، زوار خوی معاودت نمودند، مشافهه تحقیق نمودند، به موقف عرض  
 رسانیدند که هنوز به اتمام نرسیده است. به محض شنیدن این گفتار اخلاص  
 و ارادت سرکار نسبت به صاحب ذوالفقار و صاحب ذیل فخار، اعنی حیدر کزار  
 - علیه و اولاده صلوات الله و سلامه لعدد ما عنده من العدد في كل لمحّة من الازل  
 الى الابد - متحرک گردید، حکم فرما بودند که صندوق دار مبلغ معین القدر، ده  
 هزار تومان، از عین المال سرکار، تعداد و موضوع کرده، برای اتمام آینه‌بندی  
 رواق روضه مبارک، به معتمدان کار دیده سپرده، روانه فرمایند و زبان گوهزنتار  
 و لسان دُزربار گویا به این مقال گویا فرمودند.

#### لمؤلفه:

سالك مسلك يد اللهم	جز علی هیچ رهنمایی نیست
مال سهل است جان فدای درش	بر درش جز منم فدایی نیست
غرق دریای حب مولايم	جز ولای ویم ولایی نیست



اولین و آخرین گدای درش  
طالبم بر رضای قنبر او  
مرحبا آنکه شه‌شناس شود  
ذکر جبریل هست ورد زبان  
روضه‌اش نویدبخش مهر و مه است  
شده مخصوص حبّ او جنّت  
یا علی از درت مران که مرا  
دم ز مدحت ببند ای اثم  
گر هزار این چنین ثناخوانی

لیک مانند من گدایی نیست  
جز رضایش مرا رضایی نیست  
هر کسی را که مرحبایی نیست  
جز علی مرد لافتایی نیست  
مهر و مه را جز آن ضیایی نیست  
ور نه جنّت به پارسایی نیست  
جز از آن آستانه جایی نیست  
حدّ تو چون سخن سرایی نیست  
جز به ادراک عجز برهانی نیست

دیگر از جمله آثار که محبوب درگاه ایزد مختار و مرضی خاطر انور رسول کردگار وائمة اطهار است، اجرای قنات قصبه سلماس<sup>۱</sup> است که مبلغ خطیر و تنخواه غفیر صرف نموده، جاری ساختند.

مشهور است که سلماس از جمله بلاد قدیمه آذربایجان است و از ابتدای آبادی آن بلده تا امساله، همواره قاطنین و ساکنین آنجا موسم زمستان را از فقدان آب، به صعوبت و عسرت، می‌گذرانیدند. چون آن صفحه نسبت به سایر صفحات آذربایجان نوعی بیلاق است، فصل زمستان آبهای روان و رودخانه‌های جاری منجمد شده، یخ می‌بستند، قطره آبی یافت نمی‌شد. عموم، ناطق و صامت، فصل زمستان را با آب برف گذران می‌کردند، اکثر اوقات سحرخیزان دائم الوضوء، با تیمّم نماز می‌کردند. با قرن‌ها و روزگارها صاحب همتی یافت نشده بود که آبی به روی کار آورد، سکنه یک بلده را از این عسرت برهانند و رعایای یک شهر را به عسرت رسانند. فلهدا، سرکار عظمت مدار رضای خالق کردگار و منظوری احمد مختار و ائمة اطهار - علیهم‌السلام - حکم فرمودند تا حفاران مهارت‌پیشه و کاریزکنان صاحب اندیشه کاریزی کننده، در

۱. سلماس شهری است بزرگ در آذربایجان که در میانه تبریز و ارومیه و نزدیک خوی واقع شده و هوایش سرد و آب آن از سلسله کوه‌های کردستان سرچشمه می‌گیرد و دارای باغستانهای فراوان است. مستوفی آن را شهرکی خزّم و آباد معرفی کرده است و در آنجا چشمه آبی است که رفع کننده بیماری‌هاست، بویژه بیماری جذام. این شهر در ۱۳۰۹ شمسی به نام «شاهپور» نامیده شد ولی اکنون به همان نام سابق خود به «سلماس» مشهور است. نزهة القلوب، ص ۸۵؛ لغت‌نامه دهخدا، ذیل «سلماس»؛ دانشمندان گمنام خوی و سلماس از محمّد امین صدر الاسلام خوئی (گنجینه شهاب، دفتر سوم، صص ۱۲۰-۱۲۴).

اندک مدت یک آسیاگردان است، بر صفحات دشت و صحرا جاری نمودند. حال، در فصول اربعه، ناطق و صامت و وارد و صادر، به وسعت و فراخی، آب منبعثه را صرف نموده، صغیر و کبیر و برنا و پیر، ذکور و اناث، به دعای بقای عمر و دولت سرکار رطب اللسانند.

و دیگر از جمله آثار مشهوره و اوضاع غریبه عجیبه، کشیدن «تلگراف»<sup>۱</sup> است از دار السلطنه تبریز به دار الصفاى خوی، که هنروران جهان دیده به دیده دیدند و خود فروشان بازار سخن مثل این امر عجیب نشنیده‌اند، که به انقلاب حروفات تهجی و استحراف قواعد هندسه، از یک تار بی‌زبان با تبریز و طهران سؤال و جواب نموده، از معظّمات امور ضروریّه، استحضاری حاصل نمایند.

حبذا از اختراعات ارباب هوش و فرهنگ و تصرفات حکمای یونان و فرنگ! از کشیدن یک تار آهنین و استعمال اجزای زرّین در یک ساعت، از اوضاع و اطوار روی زمین استحضار و استطلاع متین تحصیل توان کرد.

چه گویم و چه نویسم که عقول عقلا و فهوم حکما، از کمیت و کیفیت این ماجرا، حیران و قلم دو زبان از شرح آن سرگردان است. حکم فرمودند که استادان این صنعت و مهارت یافتگان این حرفت، از پایین قلعه خوی ستونها زده و از شعب درّه‌های عمیق و جبال راسیات گذرانیده، به «تلگراف‌خانه دار السلطنه» رسانیده و مترجم و عمله و اسباب و اسلحه ضروریّه را آورده. مدت دو سال است هر کس از سپاهی و رعیت و فقیر و غنی و اعیان و اشراف را مطلبی ضرور افتد، و احتیاج به استحضار شود، از تبریز و طهران، بلکه با ممالک و مسالک و ساکنین و قاطنین رومیّه و روسیّه، سؤال و جواب نموده، در یک ساعت مطلب را ارسال نموده، جواب وافی و شافی خواهد گرفت.

مشهور است که سلاطین سلف و خسروان ماضیه، در ایام سلطنت خودشان، هر

۱. کلمه «تلگراف» لغتی فرانسوی است که از لغت یونانی گرفته شده و مرکب است از «تل» به معنای دور و «گرافن» به معنای نوشتن و عبارت است از دستگاهی که به وسیله آن پیامها را از فواصل بسیار دور ابلاغ می‌کنند و این عمل به وسیله سیم و مولد الکتریکی و براساس مغناطیس الکتریکی انجام می‌گیرد. این دستگاه اصولاً دارای سه قسمت است: ۱. دستگاه ارسال خبر؛ ۲. دستگاه گیرنده و ۳. سیم. سابقه تلگراف در ایران به نیمه دوم سده سیزدهم قمری بازمی‌گردد. بعدها تلگراف بی‌سیم جایگزین تلگراف با سیم گردید.



یک چندین حمامه مطوق<sup>۱</sup> تربیت کرده نگاهداشته بودند، هرگاه امر فوری سلطنتی روی می داد، مراسله جات خودشان را به پا و کون کبوتران بسته، به مقصد سر می دادند. آن کبوتران نامه بر و پیام آور که در میان طیوران از تبریز به رشت می رفتند و ده روز راه را در یک روز طی می کردند و نوشته را رسانیده، جواب می آوردند، حال سر از خاک برداشته، به سؤال و جواب تار آهنین نظری گمارند.

و دیگر از جمله باقیات و صالحات که مرضی درگاه حضرت قاضی الحاجات و محبوب خاطر انور سید کائنات است، اتمام تحریر کتاب ریاض الجنة است. این داعی دوام دولت قاهره از زبان گوهر بار والد ماجدم میرزا علی - اعلی الله مقامه - شنیدم که فرمودند در آن اوقات که میرزای مرحوم در فکر تألیف و تصنیف کتاب مستطاب ریاض الجنة افتادند سیصد جلد کتاب در کتب احادیث و اخبار و تواریخ و اشعار ضرور شد. با وجود اینکه هفتصد جلد کتاب در کتابخانه خودش موجود بوده، از فقه و اصول و تفسیر و معانی و بیان و صرف و نحو و احادیث و اخبار و تواریخ و اشعار و حکمت و هیئت و هندسه و لغت و کتب آداب و ریاضی، فلهدا، آن سیصد جلد ضروریه را از بلاد محروسه عراق و فارس و خراسان و آذربایجان و عتبات عالیات، به زحمات کلیه و مشقات عدیده، تحصیل کرده، بعد به تحریر مشغول شدند. در ظرف مدت سی و سه سال کتاب ریاض الجنة و بحر العلوم و مختصره به اتمام رسید. بعد از آنکه کتب مطول تمام شد، یک جلد از آن، حسب فرمان خاقان خلد آشیان، فتحعلی شاه - انار الله برهانه - نوشته اند، به دار الخلافه طهران برده، به نظر مبارک آن مرحوم، به خزانه عامره سپرده اند و بعد از آن یک جلد هم رضوان مکان، امیر اصلان خان<sup>۲</sup> که از جمله اجله خوانین دنبلی بود (انصافاً رجلی بود از معظم رجال، با نهایت سلیقه) به قید تحریر آورده، مونس روزگار و انیس لیل و نهار خود ساخت.

۱. حمامه مطوقه عبارت است از کبوتر طوق دار. به هر مرغ و پرنده طوق دار مثل فاخته، قمری، مرغ سنگخوار و در اصطلاح به کبوتران نامه بر و نامه رسان و پیام آور اطلاق می شد که در گذشته های بسیار دور جهت جابه جایی مراسلات از آنها استفاده می شد، زیرا آنان مسافت ده روزه را یک روزه طی می کردند و موانع و مشکلات پیک های زمینی و انسانی را نداشتند.

۲. امیر اصلان خان از حکام دنبلی خوی که پیش از حاتم خان پسر سلیمان خان دنبلی و محمد صادق خان دنبلی حکومت خوی را به عهده داشته است (تاریخ خوی، ریاحی، ص ۳۶۷).

بعد از وفات آن مرحوم، همان یک جلد به تقریبی به دست مرحوم نجفقلی خان بیگلربیگی دنبلی<sup>۱</sup> افتاد، به مرور ایام نافرجام، آن هم وفات نمود. کتاب در تبریز مفقود الخبر و معدوم الاثر گشت، بعد از آن کسی که مکنت تحریر آن داشته باشد نشد، همین نسخه اصلی بود که در کتابخانه اولاد آن مرحوم موجود بود.

در شهور سنه هفتاد و اند سال<sup>۲</sup>، علیین آشیان، حاجی ملا احمد روضه خان که از جمله نمک پروردگان و تربیت یافتگان آن دودمان بود و از فیض انفاس عیسوی اساس میرزای مرحوم از مرتبه نوحه خوانی به رتبه سلطان الذاکرین رسیده بود، صاحب ثروت کامل و دولت شامل بود. چون از عیال بهره مند نبوده که به نام عیال مذکور گردد، خواستند که کتاب ریاض الجنة، نویسانیده، باقیات صالحات، به جای عیال، به خود وارث قرار دهند. ده - پانزده نفر از ارباب قلم را آورده، انصافاً مایه ها گذاشت، هر یک چند ورق نوشته، گریختند؛ چرا که تحریر این کتاب، عمرها خواهد. مانند دریای بی پایان هر کشتی به ساحل آن نتواند رسید و مثل صحرای بی منتها، هر سواره و پیاده، به طی آن نفَس نتواند دمید. قطع این بادیه را حوصله می باید!

فی الآخره، سیاح بادیه حرمان، قوجه نوکر جناب شاه شهیدان میرزا حقویردی که آن هم از جمله تربیت یافتگان والد ماجد مرحوم بود، به امر و ارشاد والد مأمور گشته، در ظرف مدت دو سال، پنجاه جزو که عبارت از پنج روضه از روضات ثمانیه باشد، به طی تحریر آوردند و به روضه ششم ابتدا کردند که آخوند مرحوم داعی حق را لیبیک گفته، به رحمت الهی پیوستند. کتاب ناتمام مانده، اجزاء کتاب بار دیگر مخلفات آن مرحوم، به معرض اتلاف آمد و هم در آن اوقات والد ماجدم با کوچ و کلفت در کربلای معلی بودند. از قضا، در مراجعت در یکی از منازل عربستان، شب دزد آمده، یک شبلیط<sup>۳</sup> که کتاب ریاض الجنة هم در میان آن بود برد.

۱. نجفقلی خان، پسر فتحعلی بیگ وکیل و نوه خداداد خان، که به عباس میرزا نایب السلطنه قاجار کمک فراوان کرد و نایب السلطنه دختر خود را به او داد. او در زمان سلطنت محمد شاه قاجار عنوان بیگلربیگی خوی یافت و حکومت آنجا را به دست آورد (تاریخ خوی، ریاحی، صص ۲۷۴، ۳۶۷).

۲. منظور ۱۲۷۰ اند قمری است.

۳. در لغت نامه ها این کلمه را نیافتم، اما از ظاهر امر بر می آید که عبارت است از وسیله ای خورجین و یا بقچه مانند که اسباب و اثاثیه در آن ریزند.



القصة، نسخه کتاب، بالمره، از این ولایت برداشته شد و اجزاء مرقومه حاجی ملا احمد مرحوم هم در دست‌ها مانده، بنات النعش وار، متفرق گردید. تا اینکه در تاریخ سنه هزار و دویست و هشتاد و اند هجری که سرکار عدالت شعار - دام ظلّه السّامی الی یوم القرار - مأمور به ایالت این ولایت گشته، تشریف آوردند. در سنه هزار و دویست و نود، به تقریبی، ذکر تعریف و توصیف کتاب شده، طالب مطالعه و راغب به خواندن مطالب آن گردید. قدری از اجزاء به نظر انور رسیده، جواهر الدرر دیدند که بر دست پيله‌ور افتاده و درّه نادره به نظر آوردند که در کلبه مهره فروشان مانده.

### نظم:

قدر هر درّ گرانمایه چه داند خرزى      تا توی شیشه رود رتبه دریا نرود  
مثلی است مشهور که: «قدر زر را زرگر داند نه هر پيله‌ور و مقام علی را سلمان  
شناسد نه ابوبکر و عمر»<sup>۱</sup>.

الحاصل، طالب احراز و اتمام آن شده، اجزای متفرقه را که در طاقچه‌های  
نسیان بود، به دست آورده، این حسام خون‌آشام را به نیام و این شاهد خوش بدن  
به لثام آوردند.

### نظم:

مَنّت جامه سندس نکشد دوش و برم  
کهرم را چه غم ار نیست صدف جامه و تن  
در حقیقت، اتمام و احراز این کتاب را از جمله اعظم باقیات صالحات دانسته،  
اسباب و ادوات ضروریّه را حسب الامر الارفع و الاعلی سرانجام دادند و این مرد  
چندین ساله، به انفاس مسیحی اساس حیات تازه و بهجت بی اندازه بخشیدند، تقریباً  
مبلغ سیصد و پنجاه تومان صرف نمودند.

### مثنوی:

مدتی این مثنوی تاخیر شد      مهلتی بایست تا خون شیر شد  
تا برآید پخت تو فرزند نو      خون نگردد سر بر این خوش شنو

۱. این ضرب المثل صورت صحیحش این است:  
قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری

قدر گل بلبل شناسد قدر پیغمبر علی

وله در القائل:

نظم:

کرامند است کتاب جهان را به آب زر نوشت این داستان را  
 که خود قومی که برگردون رئیسند به زر بر لوح گردون می نویسند  
 هر گاه کسی خواهد که بر سایر مآثر و مفاخر و محاربات و مبارزات و حکایات  
 این امیر بی نظیر اطلاعی به هم رسانید و از اصل و نسب این گوهر پاک آگاه گردد  
 به تاریخ رشیدیه<sup>۱</sup> رجوع نماید که در آنجا، تمام و کمال، به رشته تحریر و ترقیم کشیده  
 شده است.

اعانت و امداد رعایای خوی و تبریز و طهران است که در سنوات تنگی و قحط  
 باعث حیات و رفع چندین هزار خلق نشدند. توضیح این مقال آنکه سال «غَرْف» که  
 عبارت از سنه هزار و دویست و هشتاد باشد، حکمای سلف و فیلسوفان ایام ماضیه  
 نشان داده بودند که در تاریخ مسطوره در صفحه ایران قیامت خواهد شد، غلای سعر  
 در صفحات ایران بروز کرده، اکثر اجاقها کور و بسیاری از چراغها بی نور شد.  
 چندین سال، بلاد اورومیّه و اشنویّه و خوی و سلماس، به اندیشه ثاقب و افکار متین  
 خود نگاهداری نموده، نگذاشتند که بخیه به روی کار افتد، تا اینکه در سنه هزار  
 و دویست و هشتاد و هشت، قحطی و تنگی در جمیع ممالک ایران، خصوصاً در  
 عراق و فارس، ترقی نموده، در اکثر بلاد، حبوبات مانند سیمرغ معروف الاسم  
 و معدوم الجسم گشته:

دیده دیدار مرد باشد ارزنی جو بهای لؤلؤ لا لا گرفت

گشت چون پروین به قیمت سنبله کار گندم آن چنان بالا گرفت

از ثقات و معتبرین مسموع شد که در اکثر بلاد عراق و فارس، در آشکار  
 و نهان، مردم اطفال خوردسال را دزدیده و ذبح کرده، می خوردند و کسانی که به  
 حلویات و تنقلات اعتنا نمی کردند، پوست درختان و نباتات بیابان را خورده،  
 اگر میته می یافتند، در تقسیم آن شورش و فغان و فریاد الامان انسیان به آسمان  
 می پیوست.

۱. در فهارس کتب، نامی از این کتاب، به دست نیاوردم.



القصة، بلاد عراق و فارس را تفرق ابر سیاه حاصل گردید، مرد و زن، صغیر و کبیر و برنا و پیر سر خویش در راه مملکت آذربایجان در پیش گرفته، به مرتبه‌ای غربا و ارباب مجاعت به بلادری و آذربایجان ریختند که طاری و عارض از متوطنین زیاد به نظر می‌آید، تا اینکه طهران و تبریز و خوی را هم تنگ نموده مشرف به قحط کردند.

مشهور است که در سنهٔ مزبوره در دارالخلافة طهران، خروار گندم به پنجاه تومان رسید؛ آن هم به دست نمی‌آمد. سرکار معدلت مدار مروت شعار در هنگام چنین قحط و تنگی، از راه اعانت و امداد، مقدار یکهزار و پانصد خروار غله در حمل اشتران کوه کوهان، علی التوالی، به دارالخلافة طهران فرستاده و اضعاف آن را به دارالسلطنة تبریز. رعایای خوی این حمل و نقل غله را دیده، از راه تنگ چشمی که سیرت نکوهیدهٔ ایشان است، حبوبات و غلات را ضبط نموده دروب مروت و انصاف را بالکلیهٔ بستند، فقرا و مساکین را یأس کلی دست داده، موت را بر حیات راجح می‌شمردند. سرکار معدلت مدار از راه وسعت قلب و ترحم، مانند یوسف صدیق، دادرسی نموده به قدر ده هزار تومان بل اضعف، به خود خسارت زده، غلهٔ انبارهای مخصوص خود را به خبازان ولایت و فقرای رعیت پنج تومان نرخ قرار داد؛ با وجود اینکه خرواری به ده تومان ترقی نموده بود و گرسنگان را حالت دیگر بود:

دیده شکبید ز تماشای باغ	بی‌گل و نسرين به سر آرد دماغ
ور نبود بالش آکند پر	خواب توان کرد حجر زیر سر
ور نبود دلبر همخوابه پیش	دست توان کرد در آغوش خویش
این شکم با هنر پیچ پیچ	صبر ندارد که بسازد به هیچ

در امثال وارد است که «از در چشم و تطور گوش به فضیلهٔ حدید و برادهٔ مس توان کرد و پا برهنه و سرگشاده، پیش تیرباران حوادث و سرخار مغیلان توان رفت، اما به بلای گرسنگی و مشقت جوع مصابرت نتوان نمود. از آن جاست که حضرت باری تعالی به نورانی شجر وادی، احترام موسی کلیم الله مخاطب ساخته، از مصدر جلال احدیت ندا رسید که «یا موسی! برای درگاه پروردگار خود از اعمال صالحهٔ پسندیده چه هدیه آورده‌ای؟ به موقف عرض رسانید که بار

خدایا! شبها لوای بندگی افراشته، بیداری کشیده، تو را عبادت کرده‌ام و روزها برای رضای تو گرسنگی کشیده، روزه گرفته‌ام! وحی رسید که یا موسی! اینها در ذمه تو واجب است، برائت ذمه حاصل نموده‌ای. آیا لقمه نانی به محتاجان داده‌ای و دست گرسنگان گرفته‌ای؟»

یوسف صدیق چون شد پادشاه ملک مصر

موسم وسعت گذشت آمد خزان گرسنه

روزها در روزه بودی شب نکردی میل خواب

هم نشین تشنه بودی هم نشان گرسنه

حکمت این هر دو حالت چون برسیدند از او

داد یک پاسخ کزو آسود جان گرسنه

گفت: چون من خفته باشم خواه باشم سیر خوش

کی خبر دارم ز حال میهمان گرسنه

اگر در عالم انصاف بنگرند و به دیده بصیرت ملاحظه نمایند، خواهند دانست که

نظیر این امر بی نظیر و مانند این بزرگوار پیر تدبیر الآن و بالفعل، در تحت قبه و قمر

نیست که از چندین هزار تومان مال دنیا گذشته و در کمین صید حسنات و ثوابات

نشسته و دست ظلم و اعتساف را بسته باشد. چقدر حقوق آشکار و پنهان در گردن

اهالی آذربایجان دارد و تا به چه اندازه به خود خسارت زده، در ضراء و سراء، به فقرا و

مساکین و ارباب احتیاج و افتقار ریزشها نموده:

مرد می باید غم عالم کشد      رخس می باید تن رستم کشد

### کتابشناسی منابع:

۱. اثر آفرینان (زندگینامه نام آوران فرهنگی ایران)، زیر نظر سید کمال حاج سید جوادی، انجمن آثار و

مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷ ش.

۲. ارشاد الاذهان الی احکام الایمان، ابو منصور حسن بن یوسف بن مطهر حلّی (علامه حلّی)، تحقیق

فارس حسون، قم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۴۱۰ ه.ق.

۳. الامالی، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی، تحقیق مؤسسه البعثة، قم، ۱۴۱۴ ق.

۴. تاریخ افشار، میرزا رشید ادیب الشعراء، به کوشش محمود راهیان، پرویز شهریار افشار، رضائیه،

۱۳۴۶ ش.



۵. تاریخ بغداد، ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی، تحقیق مصطفی عبد القادر عطا، بیروت، ۱۴۱۷ ق/۱۹۹۷م.
۶. تاریخ خوی، دکتر محمد امین ریاحی، تهران، ۱۳۷۲ ش.
۷. تاریخ منتظم ناصری، اعتماد السلطنة، به کوشش محمد اسماعیل رضوانی، تهران، ۱۳۶۷ ش.
۸. تاریخ نو (وقایع ۱۲۴۰ - ۱۲۶۷ ق)، جهانگیر میرزا، به کوشش عباس اقبال آشتیانی، تهران، ۱۳۲۷ ش.
۹. تاریخ و جغرافیای دار السلطنة تبریز، نادر میرزا، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، ۱۳۷۳ ش.
۱۰. التحصین، سید رضی الدین علی بن طاووس حلّی، تحقیق انصاری، قم، ۱۴۱۳ ق.
۱۱. حقایق الاخبار، محمد جعفر خورموجی، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، ۱۳۴۴ ش.
۱۲. خاطرات احتشام السلطنة، محمود بن محمد رحیم احتشام السلطنة، به کوشش سید محمد مهدی موسوی، تهران، ۱۳۶۷ ش.
۱۳. الخرائج و الجرائح، قطب الدین الراوندی، قم، مؤسسه الامام المهدی علیه السلام، ۱۴۰۹ ق.
۱۴. دانشمندان گمنام خوی و سلماس، محمدامین صدر الاسلام خوئی، تحقیق علی رفیعی علامرودشتی، چاپ شده در گنجینه شهاب، دفتر دوم، ۱۳۸۱ ش / ۱۴۲۳ ق / ۲۰۰۲ م.
۱۵. دایرة المعارف بناهای تاریخی ایران در دوره اسلامی (مساجد)، تهران، ۱۳۷۸ ش.
۱۶. روضة الصفا، میرخواند میر محمد بن سید برهان الدین، تهران، ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹ ش.
۱۷. روضة الواعظین، محمد بن قتال نيسابوری، قم، منشورات الشریف الرضی، بی.تا.
۱۸. ریاض الجنة، میرزا محمد حسن حسینی زنوزی، تحقیق علی رفیعی، قم، ۱۴۲۰ ق / ۱۳۷۸ ش.
۱۹. سفرنامه فریزر، ترجمه دکتر منوچهر امیری، ۱۳۶۴ ش.
۲۰. سه سال در آسیا سفرنامه کنت گوینو، ترجمه عبد الرضا هوشنگ مهدوی، تهران، ۱۳۶۷ ش.
۲۱. شخصیت های نامی ایران، به اهتمام محمدرضا زهتابی، تهران، نشر پدیده بی.تا.
۲۲. شرح الاخبار، نعمان بن محمد قاضی نعمان، به کوشش سید محمد حسین جلالی، قم، ۱۴۰۴ ق.
۲۳. شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، تهران، ۱۳۶۳ ش.
۲۴. ضیاء العین، ضیاء الدوله، تهران، چاپ سنگی، ۱۲۶۹ ق.
۲۵. عوالی اللئالی العزیزة، محمد بن علی ابن ابی جمهور احسانی، قم، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م.
۲۶. الغدير فی الكتاب و السنة، عبد الحسین امینی (علامة امینی)، بیروت، ۱۳۹۷ ق / ۱۹۷۷ م.
۲۷. فتح الباری شرح صحیح البخاری، تحقیق صحب الدین الخطیب، شهاب الدین ابن حجر عسقلانی، بیروت، دار المعرفة، بی.تا.
۲۸. فرهنگ نام آوران خوی، بهروز نصیری، زهرا عاشرزاده.

۲۹. قواعد الاحکام، ابو منصور حسن بن یوسف بن مطہر علامہ حلی، تحقیق مؤسسۃ النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، قم، ۱۴۱۳ ق.
۳۰. کشف الغمۃ، ابو الحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی، بیروت، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م.
۳۱. گزارشهای تلگرافی آخرین سالهای عصر ناصر الدین شاه از ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۳ قمری، با مقدمه دکتر محمد امین ریاحی، به کوشش شهریار ضرغام، تهران، ۱۳۶۹ ش.
۳۲. لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، ذیل ماده «سلماس».
۳۳. مجمع الفصحاء، رضاقلی خان هدایت، به کوشش مظاهر مصفا، تهران، ۱۳۴۰ ش.
۳۴. مختلف الشیعة، ابو منصور حسن بن یوسف بن مطہر علامہ حلی، تحقیق مؤسسۃ النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة، قم، ۱۴۱۳ ق.
۳۵. مسند، احمد بن حنبل، بیروت، دار صادر، بی.تا.
۳۶. مکاتبات عباس میرزا نائب السلطنه و قائم مقام با بهرام میرزا از تاریخ رمضان ۱۲۴۲ تا ربیع الاول ۱۲۴۹، نسخه موجود در کتابخانه وزارت امور خارجه.
۳۷. مناقب آل ابی طالب، محمد بن علی بن شهر آشوب، تحقیق لجنة من أساتذة النجف الاشرف، النجف الاشرف، ۱۳۷۶ ق / ۱۹۵۶ م.
۳۸. ناسخ التواریخ (قاجاریه)، محمد تقی لسان الملک کاشانی، تهران، ۱۳۲۴ ش.
۳۹. نامه های پراکنده قائم مقام فراهانی، به کوشش جهانگیر قائم مقامی، تهران، ۱۳۵۷ - ۱۳۵۹ ش.
۴۰. نزہة القلوب، حمد اللہ مستوفی، به کوشش گای لسترنج، لیدن، ۱۳۳۱ ق / ۱۹۱۳ م.
۴۱. وسائل الشیعة، محمد بن حسن حرّ عاملی، قم، مؤسسۃ آل البيت علیہ السلام لاحیاء التراث، قم، ۱۴۱۴ ق.